

باد و آراء
عالمی سہ ماہی

یادواره
علی نقی بهروزی

۱۳۶۳

شیراز

اهدائی است.

-
- یادواره علی نقی بهروزی
 - ویراستار: جمشید صداقت‌کیش
 - چاپ: چاپخانه خوشه (تهران)
 - محل انتشار شمیراز: ۱۳۶۳
 - نوبت چاپ: اول
 - تاریخ انتشار: زمستان ۱۳۶۳
 - تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شادروان علی نقی بهروزی در اولین ساعات روز
۱۴ فروردین ماه سال ۱۳۶۲ در شیراز به رحمت
ایزدی پیوست - روان پاکش شادباد.



فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۹	مقدمه
۱۳-۵۶	کارنامه شادروان بهروزی: زندگی من - نویسندگی من - تألیفات من - اشعار من - فهرست تعدادی از مقالات شادروان بهروزی
۵۷-۶۸	پژوهش درباره روزنامه دستاویز
۶۹-۱۳۱	یاد یاران در رثای دوست:

بهروزی، معلمی همیشه دریاد (حسن امداد) - نویسنده‌ای که به ادبیات ایران عشق می‌ورزید (اسدالله بوستانی) - دریغا من شدم آخر دریغاگوی بهروزی (محمد جواد بهروزی) - یادی از استاد بهروزی (علی محمد حکمت پوشهری) - علی نقی بهروزی (دکتر ابوالحسن دهقان) - سرفروشت آدمیان در این جهان بزرگ (علی سامی) - یادی از شادروان علی نقی بهروزی (عزیز شرقی) - یاد دوستی از دست رفته (دکتر محمد تقی میر) - روح بهروزی به‌صدر اوج فردوس برین (محمد باقر نصر) - مرثیه‌ای برای برادرم (محمد جواد بهروزی) - چراغ معرفت افسرد و نور دانش مرد (علی محمد حکمت پوشهری) - دریغا رفت از دار جهان استاد بهروزی (محمد مهدی مظلوم‌زاده - مظلوم کازرونی) - بهروزی (رضاقلی اقدسی سعدی).

مقدمه‌ای بر یادواره‌ی علی نقی بهروزی

یاد عزیز پدر و استاد از دست رفته، از بین رفتنی نیست. پدری که يك «معلم» بود و نقش معلمی‌اش را هیچ‌گاه، در خانه و در جامعه، فراموش نکرد. به علم و ادب عشق می‌ورزید و پیوسته سعی داشت این عشق را در قلب یکایک شاگردان، فرزندان و اطرافیان نیز پیوردد. تعلیم و تعلم دورکن اصلی زندگیش بود و همیشه فضای اطرافش را به «کلاس درس» تبدیل می‌کرد. برای دانش‌پژوهان و محققان جوان مشوق و یاور بی‌دریغی بود و از این‌کار بسیار لذت می‌برد. بی‌پیرایگی و سادگی رفتارش ناآشناترین افراد را به محضرش می‌کشاند و خود نیز مشتاقانه به محضر دوستان ادیب و دانشمندی می‌شتافت. حتی بیماری و ضعف ناگهانی نیز نتوانست این شور و شوق را تضعیف کند. تا آخرین روزها، چه در خانه و چه در بیمارستان، کتاب را رها نمی‌کرد و ضمن مطالعه، بادهای لرزان

یادداشت برمی داشت. گاه نیز در اندیشه و نگران چاپ ده اثر باقی مانده. دریغ که فرصت گذشته بود و «پیمان» لبریز.

در جمع خانواده نیز پدری کامل بود. مهربانی‌ها، دلسوزی‌ها و رهنمودهایش همیشه گره از مشکلات می‌گشود و خود هیچ‌گاه گله نمی‌کرد. در خانه همیشه با کتاب همراه بود و بعد از کتاب، به گل عشق می‌ورزید. اصالت‌های فرهنگی و قومی را بسیارگرمی میداشت و در شناخت و معرفی آن‌ها کوشا بود. پیوسته به ما می‌آموخت، عشق به دانش‌جوئی را دریکیک ما برمی‌انگیخت و خود شاهد بود که آن چه در وجودمان برانگیخته رفته رفته رشد می‌کند و بازتاب آن، انبوه سوال‌هایی بود که با علاقه و حوصله تمام به آن‌ها پاسخ می‌داد. ما را با کتابخانه‌اش آشنا می‌کرد و در عین حال می‌کوشید خود انتخاب‌کننده روش ذهنی‌مان باشیم.

هیچ‌گاه عقیده‌اش را به ما تحمیل نمی‌کرد اما آنچه را احساس می‌کرد باید فراگیریم، به ما می‌آموخت و نیکو آموخت. پدری بی‌نظیر بود - شاید لفظ «بود» بی‌مسمی باشد چون برای ما هنوز هست و پیوسته خواهد بود - در لابلای صفحات کتاب‌بهایش، در لابلای سطور نوشته‌هایش و در قلب یکایک ما.

مردم حساس شیراز، بوشهر، کازرون، فارس و

همه مردمی که او را می‌شناختند کمر همت بر برگزاری مراسم ختم، چهلم و سالواره او بستند و ماراچه حضوری، بانامه و تلگراف و آگهی در روزنامه‌ها تسلی دادند که هنوز یادآور محبت آن پدر رفته از دست است و نقش او در ارتباطش با مردم و دوستان و آشنایان. مجله «آینده» چند صفحه‌ای در رثای او مطالبی به قلم پژوهشگر و محقق شیرازی آقای کرامت‌الله رعناحسینی درج نمود و یاداو و کارهای پژوهشی و تحقیقی او را که سند و مأخذ پژوهشگران شناخته می‌شد بازنگری کرد و این روند هنوز هم باشعر یا مطالب دیگر ادامه دارد.

وقتی کسی برای جامعه‌اش اینقدر ارزش داشته باشد، برای ما به عنوان پدری دلسوز و سایه پربر بار درخت امید چقدر ارزش خواهد داشت؟ بی‌گمان بی‌نهایت.

و بهمین دلیل برآن شدیم تا با انتشار یادواره‌ای، قسمتی از آثار قلمی وی را معرفی و زندگی او را بیانگر باشیم که وی در حقیقت پدر و معلم ما و پژوهشگری خدمتگزار برای مردم شیراز، بوشهر، کازرون، فارس و ایران بود. و براین روال همه دوستان گرامی وی دست یاری دراز کردند و درباره وی مطالبی نوشتند

۱- «علی نقی بهروزی»، مجله آینده، شماره ۳ و ۴، سال نهم، خرداد و تیر ۱۳۶۲، ص ۲۶۹-۲۷۲

که در این یادواره قسمتی از آنها آمده است.
در خاتمه، سپاسی دگر باره از کلیه دوستان، آشنایان،
نویسندگان و پژوهشگران به عنوان وظیفه‌ای فراموش
ناشدنی خواهیم داشت که با یادشان، خاطره غم‌زده ما را
تسلی دادند. و نیز از همه کسانی که در تهیه مطالب،
تدوین، ویراستاری و چاپ، سهمی در این یادواره
داشته‌اند بویژه فاضل و پژوهشگر ارجمند آقای جمشید
صداقت‌کیش صمیمانه تشکر می‌نمائیم. زبانمان از بیان
سپاس قاصر است.

سیمین بهروزی

زمستان ۱۳۶۳

کارنامه
علی نقی بهروزی

یکی از آثار چاپ نشده شادروان
علی نقی بهروزی بیوگرافی وی
با عنوان «خاطرات نیم قرن»
است. مقاله زیر (از صفحه ۱۳
تا ۴۵) خلاصه‌ای است از
نوشته مذکور.

زندگی من

من در روز هفتم ماه صفر ۱۳۲۳ هجری قمری در
محلّه بالای شهرکازرون دریک خانواده کشاورز دیده
بهجهان گشودم و چون در همان زمان جدم «کربلایی علی
نقی» وفات یافته بود، مرا بنام او «علی نقی» نامیدند .
پدرم مرحوم بهروز فرزند کربلایی علی نقی و اوفرنزند
ابوالحسن کازرونی بوده و در سال ۱۳۴۲ هجری قمری
در بوشهر وفات یافته و در همان شهر مدفون گردید .
مادرم معصومه دختر «ملارستم» فرزند کربلایی طاهر
بوده است و در سال ۱۳۳۱ شمسی در شیراز وفات یافته
و در قبرستان دارالسلام مدفون گردید. خانواده ما،
چه پدری و چه مادری ، همه اهل سواد بوده و چون در

آن دوره اشخاص با سواد خیلی کم بودند ، آنها بواسطه داشتن سواد ، درکازرون محترم بوده‌اند .

من تا سن هفت سالگی درکوچه و خانه به بازی مشغول بودم و از آن پس مرا به مکتب‌خانه که آنرا «کتوخانه» می‌نامیدند سپردند و درچند مکتب خانه خواندن و نوشتن آموختم . بعداً که برای اولین بار در کازرون مدرسه‌ای بنام «مدرسه ناصری» بهمت مرحوم ناصر دیوان (بعدها به ناصرلشکرملقب گردید) حاکم کازرون تشکیل شد، (سال ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ هجری قمری) منم به آنجا رفتم و چون یکی دوسال بعد پدرم به بوشهر رفت ما نیز به بوشهر رفتیم . «ما» عبارت بودیم از مادرم ، من، برادر و دو خراهرم . پدرم دراین سفر درتجارتخانه‌ای مشغول‌کار بود ولی چون تابستان بود، از شدت گرمای بوشهر نتوانستیم در بوشهر بمانیم ازاینرو به کازرون برگشتیم ولی چون سال بعد بواسطه قحطی و نایاب شدن اجناس و ارزاق در مضیقه افتادیم، پدرم دوباره به بوشهر رفت و شش ماه بعد یعنی در ماه رمضان ۱۳۳۴ هجری قمری ما نیز با قافله به بوشهر برگشتیم . این سفر ما شش روز طول کشید یعنی از کازرون تا بوشهر شش منزل بود که قافله هر روزی فاصله بین دو منزل را که معمولاً ۷ الی ۸ فرسخ بود، طی می‌کرد . این منازل عبارت بودند از کمارج، کنار تخته، دالکی، برازجان، احمدی، بوشهر . در این سفر از سه کتل

صعب العبور گذشتیم و در کتله‌ها مجبور بودیم که از پالکی (کجاوه) پائین آمده، پیاده طی طریق کنیم.

موضوع عجیبی که در این مسافرت مشاهده شد و اسباب زحمت هم می‌گردید این بود که هر یک از این منازل «خانی» داشت که بین خود، برای فرمانروائی خود مرزی معین کرده بودند و در حوزه قلمرو خود مانند امپراطوری رفتار می‌کردند و بر جان و مال و عرض و ناموس مردم مسلط بودند و هر ظلم و ستمی که از دستشان بر می‌آمد دریغ نداشتند و چون هر یک چند نفر تفنگچی داشتند، اگر کسی اعتراضی می‌کرد بایک گلوله او را ساکت می‌نمودند. این تفنگچی‌ها، در مرزهای فرمانروائی خانها از قافله «گوشی» (Gushi) می‌گرفتند یعنی از هر حیوانی (اعم از قاطر و اسب و خر) و حتی آدمها بشماره مبلغی باج می‌گرفتند و لذا قافله داران مجبور بودند که از کازرون تا بوشهرشش مرتبه گوشه بدهند. به این ترتیب ما به بوشهر رسیدیم. روزی مرحوم حاج سید محمد رضا تاجر کازرونی که به پدرم مساعدتهای زیادی کرده بود مرا دید و از پدرم پرسید که این بچه کیست؟ پدرم گفت: «بنده زاده‌است». آن مرحوم خیره بمن نظر انداخت و گفت: «پسر باهوشی به نظر می‌رسد و حیفاست که به مدرسه نرود - فردا او را به مدرسه سعادت ببر و من می‌سپارم که او را بپذیرند.» پدرم قبول کرد و از فردای آن روز من به مدرسه سعادت رفتم و

چون سواد خواندن و نوشتن داشتم، مرا در کلاس دوم ابتدائی پذیرفتند (ماه جمادی‌الاول سال ۱۳۳۵ هجری قمری).

مرحوم حاج سید محمد رضا تاجر کازرونی بواسطه درستکاری از تجار معتبر و مشهور بوشهر بود و تجارتخانه او مهمترین تجارتخانه بوشهر بشمار می‌آمد و خود وی در بوشهر بسیار محترم و مورد توجه عموم بود. آن مرحوم طبعی بلند داشت و مخصوصاً نسبت به تعمیم دانش و فرهنگ علاقه وافری داشت. مدرسه سعادت بوشهر که در سال ۱۳۱۷ هجری قمری بهمت مرحوم احمد دریابییگی حکمران بنادر در بوشهر تأسیس شده بود به کوشش و علاقه مندی و مساعدت‌های مرحوم حاج سید محمد رضا دوام پیدا کرد و چون او از وکلای برجسته مدرسه بود، برای تعطیل نشدن آن کوشش بسیاری به خرج داد. چون شهریه شاگردان، مخارج مدرسه را تکافو نمی‌کرد، آن مرحوم، تجار بوشهر را وادار کرد که از هر عدل کالائی که به گمرک بوشهر وارد می‌شد مبلغی (گویا سه شاهی) به عنوان کمک به بودجه مدرسه سعادت بپردازند و با این تمهید، مدرسه سعادت که بعد از دارالفنون قدیمی ترین مدرسه ایران است، از انحلال مصون ماند و خوشبختانه هنوز هم باقی است. در اول سال تحصیلی، کلیه کتابهای شاگردان بی بضاعت مدارس بوشهر را خریداری کرده، به آنها هدیه می‌داد. یکی دو

سال که من در تجارتخانه اوکار می‌کردم در اول سال تحصیلی، مرا مأمور می‌کرد که به تمام مدارس بوشهر (در آنوقت علاوه بر مدرسه سعادت ۳ الی ۴ مدرسه دیگر هم تأسیس شده بود) رفته و کتابهای شاگردان بی-بضاعت را خریداری و به آنها بدهم. این مرد بزرگوار روز اول ماه رجب ۱۳۴۶ هجری قمری در بوشهر وفات یافت و جسد او را به عتبات عالیات بردند و در آن خاک پاک مدفون ساختند. «اللهم اغفره واحشره مع جده الکرام».



من کلاسهای مدرسه سعادت را مرتباً طی می‌کردم تا به کلاس پنجم رسیدم. در این موقع تحولاتی در مدرسه سعادت رخ داد که وضع آن را بکلی دگرگون کرد. در این جا باید گفت که اگرچه مدرسه سعادت به شکل مدارس جدید بود ولی وضع کلاسهای آن با مکتب-خانه‌ها چندان فرقی

نداشت. بسیاری از معلمان سواد درستی نداشتند.

مدرسه نظم صحیحی نداشت، کلاسها برنامه منظمی نداشتند، کتاب نبود و نواقص دیگر. هیئت وکلای مدرسه به تشویق مرحوم حاج سیدمحمد رضا تاجر کازرونی و مرحوم میرزا محمد جواد بانک، مرد فاضل و دانشمندی را از شیراز استخدام کرده برای معلمی و مدیری مدرسه به بوشهر فراخواندند. وی مرحوم شیخ محمد تقی روانشاد معروف به «فیلسوف» فرزند آیت الله فقید شیخ محمد باقر اصطهباناتی معروف به «شهید رابع» بود. این مرد فاضل و دانشمند معلومات قدیمه، فقه، زبان عربی و انگلیسی را به خوبی فرا گرفته و تادریه اجتهاد رسیده بود و مدتی هم امام جماعت یکی از مساجد شیراز بود. علوم جدید را هم فرا گرفته بود و در کسب دانش و معرفت و اقتباس علوم از راه مطالعه نبوغ خاصی داشت چنانکه بسیاری از علوم و فنون را از راه مطالعه بخوبی فرا گرفته بود و آنها را ترجمه می کرد.

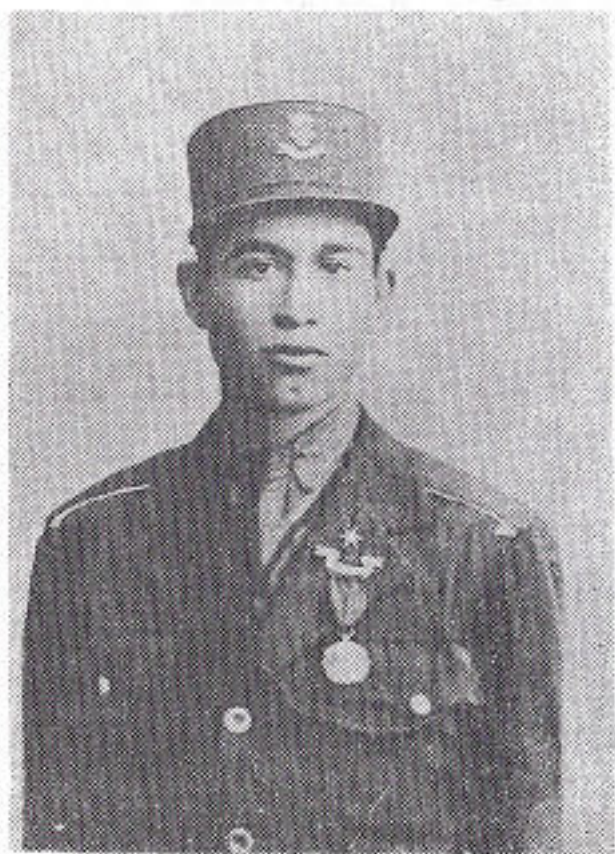
با آمدن فیلسوف
مدرسه سعادت رونقی
یافت. هرج و مرج ها از
میان رفت - کلاسها
طبق اصول صحیح منظم
شد و دروس آنها طبق
برنامه وزارت معارف
و فرهنگ و آموزش و
پرورش) تنظیم گردید.
مرحوم فیلسوف علاوه
بر تکمیل کلاسهای



ابتدائی به تأسیس کلاسهای متوسطه هم پرداخت و دروس مهم کلاسهای متوسطه را مانند حساب - هندسه - جبر و مقابله - فیزیک - شیمی - علوم طبیعی - نقاشی و دفترداری را خود به عهده گرفت و همه را به خوبی تدریس می کرد و چون در این علوم کتابی نبود، خود با استفاده از کتب خارجی جزوه - هائی تهیه و سر کلاس به شاگردان دیکته می کرد. مرحوم فیلسوف در عمارت مدرسه سعادت اقامت داشت و علاوه بر اداره کردن مدرسه سعادت و تدریس مواد فوق الذکر، شبها هم کلاس شبانه ای دائر کرد که برای بالا بردن سطح معلومات معلمان و افراد علاقه مند، به آنها مواد مهم دروس متوسطه و زبان انگلیسی را مجانی تدریس می نمود. علاوه بر اینها، عصرهای پنجشنبه هم که مدرسه تعطیل بود، کلاسی بنام «کلاس صنعتی» دائر کرد و به شاگردان با ذوق و علاقه مند، صنایع چندی مانند ساختن صابون، واکس، مرکب و غیره را یاد می داد. مرحوم فیلسوف در سال ۱۳۰۷ شمسی از مدیریت مدرسه سعادت استعفاء داد و در سال ۱۳۳۳ در شیراز به رحمت ایزدی پیوست و در جوار آرامگاه حافظ مدفون گردید - رحمه الله علیه.

بهر حال پس از تحصیل در مدرسه سعادت بوشهر، موفق به گرفتن دیپلم ادبی شدم. در سال ۱۳۴۲ هجری قمری پدرم فوت شد و من در مدرسه سعادت به عنوان

معلم مشغول به کار شدم. چندی بعد مرحوم حاج سید محمد رضا تاجرکازرونی در اثر سکتہ برای معالجه به هند و اروپا رفت و پسرش مرا برای منشیگری تجارتخانه خود دعوت کرد. من بیاس حقوق سالیان مرحوم حاج سید محمد رضا از مدرسه سعادت استعفاء کردم و در ماه ذی قعدة ۱۳۴۲ هجری قمری در تجارتخانه



او مشغول به کار شدم. در این موقع مدرسه اتحادیه ایرانیان بحرین که از طرف ایرانیهای مقیم بحرین تأسیس شده بود، از اداره معارف بنادر جنوب مدیر و معلمی خواستند و مرحوم شیخ محمد حسین سعادت

که رئیس معارف بود مرا معرفی کرد و لذا در ماه صفر ۱۳۴۴ هجری قمری مطابق شهریور ماه ۱۳۰۴ شمسی با



ماهی ۳۵ تومان به مدیری و معلمی مدرسه اتحادیه ایرانیان انتخاب و عازم بحرین شدم. مدرسه اتحادیه را که به صورت مکتب خانه‌ای بود با کوشش بسیار به صورت مدرسه‌ای منظم در آوردم و کلاسهای آن را تنظیم کردم و تدریس بسیاری از دروس را خود عمده‌دار شدم. دو سال در بحرین بودم ولی بواسطه بدی آب و هوا، در مهرماه ۱۳۰۶ استعفاء دادم و به بوشهر مراجعت کردم. پس از ورود به بوشهر از روز هفتم آبان ماه



شادروان علی نقی بروزی در سمت مدیر و معلم مدرسه اتحادیه ایرانیان بحرین
از ششبرورد ۱۳۰۴ تا مهر ۱۳۰۶ شمسی (ردیف دوم نشسته - از سمت چپ، نفر پنجم).

۱۳۰۶ به سمت مدیری و معلمی مدرسه فردوسی بوشهر با ماهی ۲۰ تومان منصوب شدم. مدرسه فردوسی از اول مهرماه ۱۳۰۷ دولتی گردید و منم با ماهی ۳۰ تومان به عنوان مدیر آن مدرسه کنترات شدم و این اولین شغل دولتی من بود. در تابستان ۱۳۰۹ به شیراز آمدم و با تشویق مرحوم فیلسوف و موافقت اداره معارف فارس به شیراز منتقل و به معلمی مدرسه دولتی کمالیه از قرار ماهی ۲۵ تومان حقوق منصوب شدم. بعداً نظامت آن مدرسه به من محول شد.

در ۱۶ شهریور ۱۳۱۲ شمسی مرحوم اعتماد التولیه روحی مدیر مدرسه کمالیه به رحمت ایزدی پیوست و من به کفالت مدرسه مزبور منصوب گردیدم. از اول آذرماه ۱۳۱۲ با ماهی ۳۲ تومان حقوق، به نظامت و دفترداری مدرسه متوسطه حیات منصوب شدم.

در تابستان ۱۳۱۴ شمسی در کلاس صحتی ضد تراخم که در تهران تشکیل شده بود شرکت نمودم و از آن بیعد هفته ای دوروز در بعضی از مدارس به مداوای شاگردانی که مبتلا به تراخم بودند می پرداختم.

از آذرماه ۱۳۱۸ به نظامت دانشسرای پسران و دبیرستان فرصت و از آذرماه ۱۳۲۰ به نظامت دبیرستان شاهپور و از فروردین ۱۳۲۲ به مدیریت دفتر (دبیرخانه) اداره فرهنگ فارس منصوب شدم.

در سال ۱۳۲۴ شمسی به دبیری دبیرستانهای شیراز
منصوب و در سال ۱۳۳۷ از خدمت دولتی بازنشسته شدم
ولی تدریس خود را در دبیرستان ملی ابن سینا ادامه
دادم.

دائرة _____

پست _____



وزارت فرهنگ
اداره فرهنگ فارس

شماره ۶۱۰۴۲/۴۴۱۴

تاریخ ۲ بهمن ماه ۲۴/۵

اداره فرهنگ فارس

بموجب قانون مطبوعات مصوب سوم دیماه ۱۳۲۱شورا عالی فرهنگ امتیاز روزنامه
دستاویز بنام آقای علینقی بهروزی تصویب نموده است که با روش علمی - ادبی
اجتماعی - سیاسی - فکاهی - کاریکاتور - مدیری و سردبیری آقای محمد
جعفر واجد در شهر شیراز چاپ و منتشر نماید. مراتب بدینوسیله اطلاع داده میشود

بجای وزیر فرهنگ

۱۴۷۶

مزین

رونوشت جهت اطلاع آقای علینقی بهروزی ارسال میشود. مدیرکل فرهنگ فارس -



جامعه معلمان مدرسه اتحادیه ایرانیان در بحرین - شادروان عالی نقی
بهروزی نفر وسط، ردیف اول.

سرپرست: علی عزیزی

محل اداره:

تهران - خیابان ناصر خسرو

دستاویز

ساحب امتیاز و مدیر مسئول:

علی تقی بهرزی

سر دبیر: حکمت جعفر واجد

هر کس با تعداد که بر میخیزد بکنر مسلمانان بیاید، سلطان است

در مورد امام ختم علی السلاطه

تک شماره یکریال پس از پشور و زامریال

پانزدهم ۱۳۴۳

سال اول - شماره ۱۵

درود بر و ان پاک شهیدای راه آزادی و مشر و طبیت ایران

دادهای گرانبها

یاصد کلمه منظورم

از کلمات قنار حضرت امیر (ع) و نظام و طواط

کلمه یوست و خستم - لامعول آخر ز من الوریح

بیست و پنج پانه، حکیم تر از هر چیز کوری

ترجمه

ایضا، درود بخاطر لشکر آیات عاجزی و ترا سپاه ایست

یعنی پناه و رخ گریز از آفات ازورخ خوش پناهی نیست

فرمان آزادی

مشر و طبیت ایران

یادداشت امروز

مختلف است ۱

در مرض این صفت مدینه که طای

بیدار شود از سستی بدنیش بدینش باوخ

سوت و افتاد و سانیست، ماملت یکدیگر

هم بند بر سانیستیم؛ وضع امروزه

مور و بدین حال، ملت باورده پیش

از مشروطه حرفی ندارد و اگر در تمام

دانش باشد درینصورتی و نه بدینصورتها

نویسند

میربیت اجبار صفت ایران را در

میان آنچه های خوبین مورد سینه و

شماره است با مشایق قنارت بر صدم

می پاندهند، گذر دور و دور سینه تا نانی

مردم و مشایق نور و بدینصورت، سیاست

عده ای دوله مشایق داخلی در مردم

و بعد از چنگا گانت رو تیرایه برده

خزانه آغوشی و شاه که عضو بیگانه پیش

بود آفت دست مشایق و ناز و نگر

از سال ۱۳۵۰ شمسی به سرپرستی کتابخانه حافظیه منصوب گردیدم. در سال ۱۳۵۸ از ریاست کتابخانه حافظیه استعفاء داده و از تیرماه ۱۳۵۸ به سرپرستی کتابخانه حضرت احمد بن موسی شاهچراغ منصوب شدم^۱.

نویسندگی من

من از همان زمانی که به تحصیل اشتغال داشتم به نویسندگی علاقه مند بودم از اینرو تقریباً از سن ۲۰ سالگی شروع به نوشتن مقالات کردم. در سال ۱۳۰۶ یا ۱۳۰۷ مرحوم یوسف اخوت روزنامه‌ای را در بوشهر به نام «خلیج ایران» منتشر کرد که یکی از نویسندگان آن من بودم. از آن تاریخ مقالاتی برای جرائد و مجلات و سالنامه‌های شیراز و تهران نوشته‌ام که تعداد آنها از شماره خارج است. روزنامه‌ها و مجلاتی که در آنها مقاله نوشته‌ام بشرح زیر است.

۱- در بوشهر : روزنامه خلیج ایران - سالنامه فرهنگ بنادر جنوب.

۱- طی مدتی که شادروان علی تقی بهروزی سرپرستی کتابخانه‌های حافظیه و شاهچراغ را به عهده داشت، به تهیه فهرست کتب خطی کتابخانه ملی فارس در دو جلد (باتفاق آقای محمد صادق فقیری) و فهرست کتب خطی کتابخانه شاهچراغ در سه جلد همت گماشت.

۲- در شیراز: روزنامه‌های تخت جمشید - گلستان - عصر آزادی - استخر - پارس - بهار ایران - پیک خجسته - پیغام و مجله‌های تاج - پرتو ناموس - فروغ تربیت - نشریه کانون دانش پارس - نشریه کانون فرهنگیان فارس - نشریه چند گفتار از انتشارات اداره کسب فرهنگ و هنر فارس.

۳- در تهران: مجله‌های ارمغان - یغما - تلاش - یادگار - مهر - گل‌های رنگارنگ - خاطرات وحید - سالنامه اخگر - مجله خواندنیها و آینده.

در سال ۱۳۲۴ شمسی امتیاز روزنامه «دستاویز» را گرفته و مدتی آن را در شیراز انتشار دادم.

تالیفات من

در خلال این مدت در اثر مطالعات بسیار و تحقیق و تتبعاتی که نموده‌ام به نوشتن و تألیف چند کتاب پرداخته‌ام که بعضی از آنها چاپ شده و برخی دیگر آماده چاپ است. صورت تالیفات مزبور به شرح زیر است:

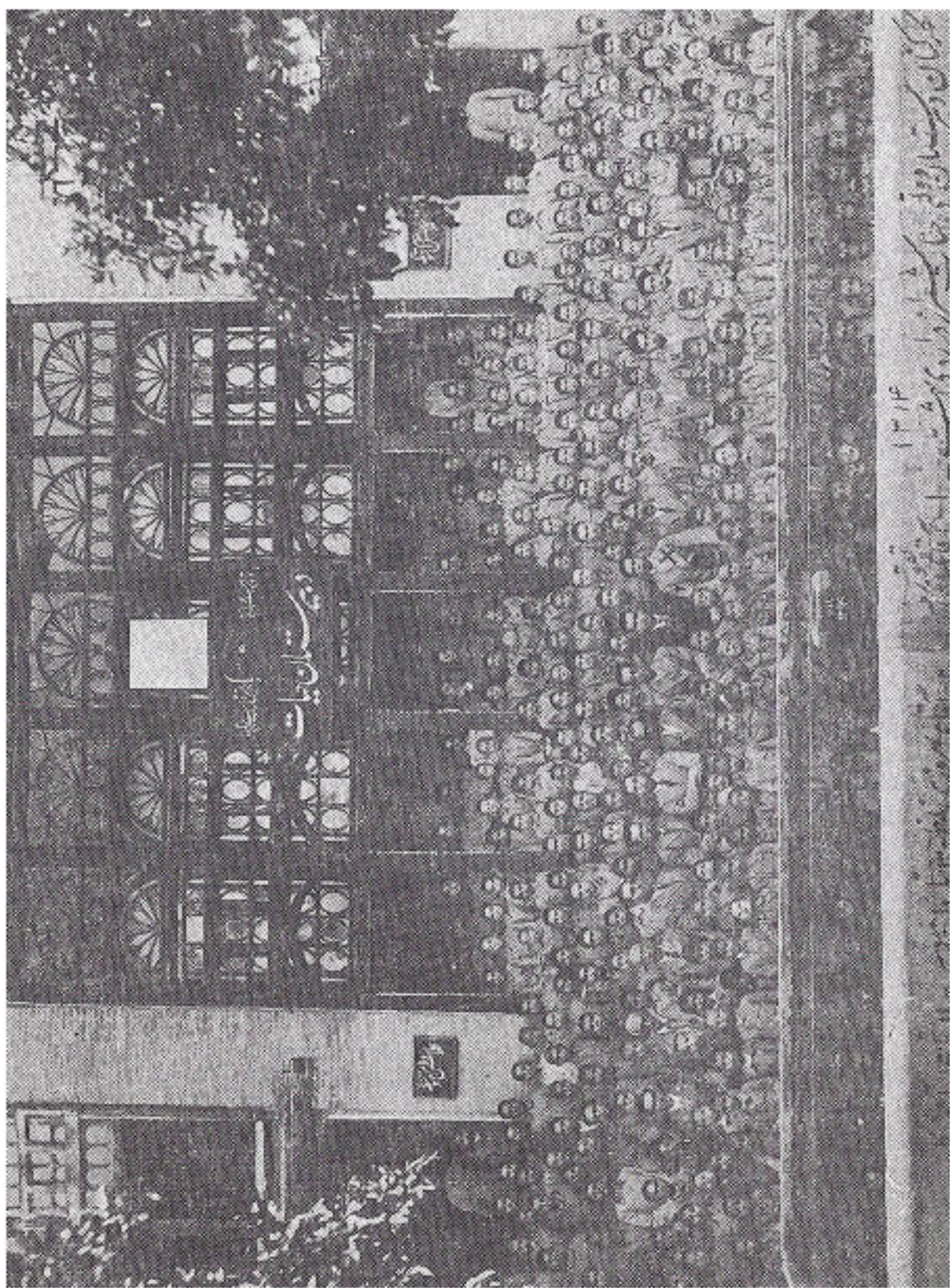
آنچه چاپ شده است:

۱۳۲۴ شمسی

۱- جشنهای ایزدی

- ۲- سده فانی ۱۳۳۳ شمسی
- ۳- شهرشیراز یاخال رخ هفت کشور ۱۳۳۳ شمسی
- ۴- دیوان رحمت کازرونی ۱۳۳۴ شمسی
- ۵- دیوان مظفر شیرازی ۱۳۳۷ شمسی
- ۶- قدیمترین مسجد فارس ۱۳۴۰ شمسی
- ۷- لطائف و ظرایف ادبی ۱۳۴۲ شمسی
- ۸- فارسنامه ابن بلخی ۱۳۴۷ شمسی
- ۹- تاریخچه شهرشیراز و اماکن تاریخی آن ۱۳۴۷ شمسی
- ۱۰- واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی ۱۳۴۸ شمسی
- ۱۱- بناهای تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز ۱۳۴۹ شمسی
- ۱۲- تاریخچه مسجد جامع عتیق شیراز ۱۳۴۹ شمسی
- ۱۳- تاریخچه مسجد جامع سلطانی وکیل ۱۳۵۰ شمسی
- ۱۴- فهرست کتب خطی کتابخانه ملی فارس -
جلد اول (به اتفاق آقای محمد صادق فقیری) ۱۳۵۱ شمسی
- ۱۵- فهرست کتب خطی کتابخانه ملی فارس -
جلد دوم (به اتفاق آقای محمد صادق فقیری) ۱۳۵۱ شمسی
- ۱۶- نوادر تاریخی - جلد اول ۱۳۵۳ شمسی
- ۱۷- بناهای تاریخی جلگه شیراز - چاپ دوم ۱۳۵۴ شمسی
- ۱۸- حافظ را بشناسید ۱۳۵۵ شمسی
- ۱۹- سعدی را بشناسید ۱۳۵۵ شمسی
- ۲۰- افتخارات ایران ۱۳۵۵ شمسی

- ۲۱- شرح حال و اشعار ناخدا عباس دریانورد ۱۳۵۶ شمسی
- ۲۲- تاریخچه کتابخانه‌ها و مطبوعات و چاپخانه‌های فارس ۱۳۵۶ شمسی
- ۲۳- فهرست کتب خطی کتابخانه حضرت شاهچراغ - جلد اول ۱۳۶۰ شمسی
- ۲۴- فهرست کتب خطی کتابخانه حضرت شاهچراغ - جلد دوم ۱۳۶۰ شمسی



۱۳۱۴

گورنمنٹ ہائی اسکول، لاہور، پاکستان

→
شادروان علی نقی بهروزی در میان دانش‌آموزان و دبیران دبیرستان
حیات شیراز هنگام تصدی نظامت این دبیرستان در سال ۱۳۱۴
شمسی (شادروان بهروزی با ضربدر مشخص شده است).

آنچه آماده چاپ است:

- ۱- شگفتی‌های تاریخ (جلد دوم نوادر تاریخی)
- ۲- گلزار ادبی (جلد دوم لطایف و ظرایف ادبی)
- ۳- خوابهای تاریخی
- ۴- تذکرة الرجال کازرونی
- ۵- نقش خیال (مجموعه مقالات)
- ۶- خاطرات نیم قرن
- ۷- اشعار نغز
- ۸- شیرنامه
- ۹- فهرست کتب خطی کتابخانه حضرت شاهچراغ - جلد سوم
- ۱۰- تاریخچه بقعه متبرکه حضرت شاهچراغ

در بسیاری از انجمنهای ادبی و علمی و غیره نیز عضویت داشته‌ام که مهمترین آنها عبارتند از:

- ۱- انجمن ادبی شیراز
- ۲- انجمن روزنامه نگاران فارس
- ۳- کانون فرهنگیان فارس
- ۴- کانون دانش پارس
- ۵- انجمن بین‌المللی قلم
- ۶- شورای حفاظت آثار باستانی
- ۷- انجمن مردم شناسی
- ۸- هیئت مشورתי روزنامه اطلاعات

- شرح حال و نمونه اشعارم در کتب زیر چاپ شده است:
- ۱- کتاب شیراز امروز تألیف مدرس صادقی (چاپ شیراز)
 - ۲- کتاب شهر شیراز یا خال رخ هفت کشور تألیف نگارنده
(چاپ شیراز)
 - ۳- کتاب تاریخچه دهساله کانون فرهنگیان فارس
(چاپ شیراز)
 - ۴- کتاب شیراز در گذشته و حال تألیف حسن امداد
(چاپ شیراز)
 - ۵- کتاب سبز یا شهرستان کازرون تألیف محمد جواد
بهروزی (چاپ شیراز)
 - ۶- کتاب دانشمندان و سخن‌سرایان فارس تألیف
محمد حسین رکن‌زاده آدمیت جلد ۱ و ۴ (چاپ تهران)

اشعار من

من از زمان کودکی به شعر نیز علاقه خاصی داشتم. در روزهای جوانی که شور و حالی داشتم و فراغتی میسر بود و همچنین در سالهای بعد بسبب وقوع حوادثی، از روی تفتن - بدون اینکه ادعای شاعر بودن داشته باشم - اشعاری سروده‌ام که هر کدام یادگار دورانهای مختلف عمر من و هر کدام مولود حادثه یا احساساتی است.

باد بهاری می‌دهد هر روزه این پیغام را
ایدل به عشرت کوش‌هان، هر بامداد و شام را

گر جور و قهر مهرگان رونق زدود از بوستان
 اکنون دهن فیروزگون بنموده رنگ و فام را
 چندی اگر در گلستان زاغ و زغن بد نوحه گر
 بلبل به شاخ گل کتون خوش بسپرد ایام را
 اکنون که فر فرودین آورده فردوس برین
 از شاهد چون حور عین بوستان دمام جام را
 خوش آندمی کز بوی گل بلبل نواخوان بگذرد
 آید به صحن بوستان چون بگسلاند دام را
 جاوید نبود دور گل، دایم نباشد جام مل
 عشرت نما با دلستان از عیش بوستان کام را
 گر بگذرانی زندگی با نیکی و فرخندگی
 فرخ بمانی در جهان، پس شهره سازی نام را

ابر گردون

یکی کوه سر کرده اندر سپهر
 بفرقش همی تافت انوار مهر
 گل و لاله روئیده بر دامنش
 چمن در چمن بود پیرامنش
 ابر که یکی چشمه‌ای پاک بود
 که آبش ز حیوان سبق می ربود
 ولی در رهش پرتگاهی بدی
 که مرد از نگاهش هراسان شدی

چو زان پرتگه آب افتاد پست
 بر آورد بانگ و خروشید سخت
 چوتندر بر آورده بانگ و غریو
 که در دست رستم نگو نسا دیو
 بدو گفتم ای پای تاسر صفا
 به غوغا فرو ریزی آخر چرا؟
 چنین داد پاسخ مرا آب پاك
 که دردی است در این دل چاك چاك
 از آن می خروشم به بانگ بلند
 که گردون رساند به قدرم گزند
 من آن ابر گردون نوردم، نه خاك
 که افتم چنین خوار اندر مفاك
 * * *

بلی آنکه والاتبار است و راد
 هر آنکس شریف است و او پاکزاد
 بدر آید از ننگ جاه و جلال
 خنك مرد با قدر و جاه و کمال
 «چه خوش گفتم فردوسی پاکزاد
 که رحمت بر آن تربت پاك باد»^۱
 «مرا مرگ بهتر از آن زندگی
 که سالار باشم کنم بندگی»^۲

۱- از فردوسی ۲- از سعدی

پیک نوبهار

قوت و گرمی گرفت چو تابش شید مهر
از پس ابر سیه، کرد عیان هور، چهر
حلقه مرا زد بدر، الهه لطف و مهر
گفت هلا مژده ده، ز آمدن نوبهار

ز آمدن نوبهار، وقت نشاط آمده است
زمان وجد و سرور، گاه سماط آمده است
موقع گستردن فرش و بساط آمده است
هان بطلب جام می بیاد رخسار یار

کنون چو پیروز گشت پرچم اردیبهشت
ز طرف مشرق وزید نسیم باغ بهشت
کناره جویبار، میانه باغ و کشت
لاله برافراشت جام برنگ و بوی نگار

شد تهی از زاغ باغ، بلبل گویا رسید
سرخ گل از شاخ گل چهر فروزان دمید
آهوی خوش خط و خال جانب صحرا چمید
کبک بزد قهقهه میانه کوهسار

رعد بهاری نگر ز مقدم فرودین
کوس بشارت زند به ساکنان زمین

بکوه و دشت و کمر پس برساند طنین
تا به نوا آورد قمری و کبک و هزار

لاله یاقوت گون، جام پر از می کند
نرگس شهلا ز شوق نظر سوی وی کند
نه یک دو جامی زند، بلکه پیایی کند
تا مگر از نوش می دور نماید خمار

کنون که فیروزه گون دشت و دمن گشت و راغ
فرش زمرد فکند قدرت یزدان بباغ
ز می لبالب نمود لاله عقیقین ایباغ
خیز و قدم نه بباغ دست بدست نگار

غم چه خوری، شاد باش، داد ز شادی ستان
عمر بهار اندک است، شاد شو و شادمان
غنیمت است ایندو روز، جان من، اینرا بدان
فاصله بسیار هست تا دیگر آید بهار
(بوشهر ۱۳۰۷)

اذان صبح

برخاست از کرانه لَوای سپیده دم
آراست کوه ودشت به نور جمال خویش
آن بیک بی خجسته نسیم صبا وزید
لطفش گذشته بد زحد اعتدال خویش
آذین آسمان و فروغ ستارگان
بدجلوه گر به چشم بحسن و کمال خویش
روح در اضطراب و مشوش بدی روان
خاطر گرفته ز وهم و خیال خویش
در تنگنای غصه که بد خاطر حزین
آشفته از حوادث و رنج و ملال خویش
ناگه بلند ساخت مؤذن ز مسجدی
آواز دلپذیر خوش بی مثال خویش
آوای جانفزای مؤذن چو شد بلند
آسود دل ز رنج درون و کلال خویش
گوئی سروش عالم غیبم رسد به گوش
یا بیک عرش کرده مکرر مقال خویش
چون چشمه ای که در وسط شوره زار گرم
گمگشته تشنه را بدهد از زلال خویش
روح نشیط گشت و روان خواست برپرد
زین تیره خاک تا که ببیند همال خویش

خوش آندمی که گوش بر الله واکبر است
خواهد ز شوق روح پرد از مثال خویش

نمونه‌های دیگر

بگیر دست مرا زین میان که هم چو غبار
ز گردباد حوادث شود نهان اثرم
کجاست شهپر آزادگی و «بهروزی»
که جوچه وار بگیرد بزیر بال و پر



ای که بر مرکب رهوار سواری، هشدار
که گرفتار و بجا مانده ز ره بسیارند
همتی، مرحمتی کن که مبادا گردی
چون گرفتار کسانی که در این بازارند



در کشمکش جهان و میدان نبرد
در پیچ و خم حوادث و محنت و درد
می‌خواهی اگر سیل فنایت نبرد
جدیت و صبر پیشه می‌باید کرد



نساج قماش زندگانی بشر
بر درگه خود نوشته این بیت ز زر

کز روز نخست نسج این پارچه را
کردیم ز علم، تار و پودش زهنر



این دوره که عصر دانش و فرهنگ است
هان دیده گشا مجال و فرصت تنگ است
تا دور جوانی است و ایام شباب
کن کسب علوم، ورنه حاصل ننگ است



کنون کایزد پاک افروخت نور
ز گیتی مرآن تیرگی گشت دور
سزد گر از این آتش و نور پاک
فروزان یکی اختر تابناک
ربائیم و گردیم گرد جهان
کنیمش ز نیکی چو باغ جنان



کنون کاندیرین باغ مینو نشان
خرامی میان گل و ضیمران
ز گل‌های دانش کت آید به‌چنگ
فراهم نما دسته‌ها رنگ رنگ
که گر شد رخت تیره چون پر زاغ
کند روشنش دسته گل، چون چراغ
مبادا چو از باغ گردی برون
تهی دست باشی و خوار و زبون



ترا گر نام باید، دانش آموز
که خود این است اصل کامرانی
به دانش می توان برسر نهادن
یکی زرینه تاج خسروانی
ز نادانی چرا رخ بایدت زرد؟
به نور علم رخ کن ارغوانی



زمانی که دکتر مهدی حمیدی تصمیم گرفت از شعر
و شاعری لب بر بندد، چکامه ای خطاب به وی سروده شد
که با این ابیات خاتمه می یابد:

رو در سپهر و سیر کن از شهرت
بگذر ز مدح توده خاکستر
تا ایستد به خدمت تو مریخ
زهره شود به بزم تو رامشگر
غمگین مباش و خامه منه از کف
برخیز و گیر چامه خود از سر



نشسته از چپ بر است: ۱- شادروان علی نقی بهروزی ۲- آقای اسکندر بهروزی - نفر ایستاده در وسط آقای محمد جواد بهروزی.
(۱۳۰۷ شمسی)

فهرست تعدادی از مقالات شادروان بهروزی

شادروان علی نقی بهروزی طی عمر پربار خود در روزنامه‌ها و مجلات متعددی قلم زده است که تعداد آن‌ها از شماره بیرون است. در نظر بود برای یادواره فهرستی از مقالات آن مرحوم تهیه شود اما در درجه اول به سبب بی‌شمار بودن مقالات و در درجه دوم بدلیل کافی نبودن منابع در دسترس، ناچار به فهرست ناقصی از مقالات مندرج در مجلات و سالنامه‌ها اکتفا گردید:

- ۱- «اشعار محلی» [شیراز]، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۰ - شماره ۷، ص ۱۴۲
- ۲- «ترانه‌های محلی» [شیراز]، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۱، شماره ۹، ص ۱۵۰
- ۳- «ترانه‌های محلی [و] ضرب‌المثل‌های محلی [شیراز و کازرون]»، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۱، شماره ۹، ص ۱۵۱
- ۴- «داستان‌های محلی [فارس] - قوزبالای قوز»، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۱، شماره ۱۰، ص ۱۶۸-۱۶۹
- ۵- «ترانه‌های محلی [و] ضرب‌المثل‌های محلی [شیراز و کازرون]»، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۱، شماره ۱۱، ص ۱۵۰-۱۵۱

- ۶- «اذان صبح» شعر، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۱، شماره ۱۱، ص ۱۷۰
- ۷- «مؤذن بد آواز» شعر، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۱، شماره ۱۲، ص ۱۰۱
- ۸- «واگوشك‌های محلی - معماها [شیراز]»، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۱، شماره ۱۲، ص ۱۵۷
- ۹- «ترانه‌های محلی [و] ضرب‌المثل‌های محلی [شیراز و کازرون]»، مجله گل‌های رنگارنگ، شماره ۱۲، ص ۱۵۷-۱۵۸
- ۱۰- «ره‌نیس» شعر به لهجه لری، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۱، شماره ۱۳، ص ۱۵۰-۱۵۱
- ۱۱- «ترانه‌های محلی [شیراز]»، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۱، شماره ۱۵، ص ۱۳۹
- ۱۲- «خر نبیدم» شعر به لهجه لری، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۲، شماره ۱۶، ص ۱۵۶
- ۱۳- «غزل»، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۲، شماره ۱۶، ص ۱۴۹
- ۱۴- «نمك يك انگشت است» قصه محلی، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۲، شماره ۱۶، ص ۱۵۷
- ۱۵- «لطایف و ظرایف»، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۲، شماره ۱۷، ص ۱۴۷-۱۴۸
- ۱۶- «تأثر» شعر، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۲،

شماره ۱۸، ص ۹۴

۱۷- «ذوق ادبی نادرشاه» (درگوشه‌های تاریخ)، مجله

گلپهای رنگارنگ، سال ۱۳۲۲، شماره ۲۳، ص

۲۲-۲۳

۱۸- «ترانه‌های محلی» و شیراز، مجله گلپهای رنگارنگ،

سال ۱۳۲۲، شماره ۲۳، ص ۹۷

۱۹- «داستان ادبی و تاریخی»، مجله گلپهای رنگارنگ،

سال ۱۳۲۲، شماره ۲۶، ص ۱۵۳-۱۵۴

۲۰- «درخست و امساک»، (سنگش طبع شعرا)، مجله

گلپهای رنگارنگ، سال ۱۳۲۲، شماره ۲۶، ص

۱۶۱-۱۶۳

۲۱- «ترانه‌های محلی» و شیراز، مجله گلپهای رنگارنگ،

سال ۱۳۲۲، شماره ۲۶، ص ۲۱۰-۲۱۱

۲۲- «معتقدات و رسوم محلی [فارس]»، مجله گلپهای

رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۱۵، ص ۱۴۲-۱۴۳

۲۳- «واگوشک‌های محلی - معماها [شیراز]»، مجله

گلپهای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۲۰، ص

۱۳۲

۲۴- «غلو شاعرانه» (صنایع شعری)، مجله گلپهای

رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۰، ص ۱۱۱-

۱۱۲

۲۵- «معتقدات و رسوم محلی [فارس]»، مجله گلپهای

رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۰، ص ۱۱۳

- ۲۶- «واگوشك‌های محلی - معماها [شیراز]»، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۰، ص ۱۱۴
- ۲۷- «چند لطیفه»، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۰، ص ۱۲۰
- ۲۸- «پنج مثنوی بسی معنی» لطیفه، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۱، ص ۱۰۸
- ۲۹- «خسیس» لطیفه، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۲، ص ۸۲
- ۳۰- «چند لطیفه»، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۲، ص ۱۰۲
- ۳۱- «بخت سیاه» لطیفه، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۲، ص ۱۰۴
- ۳۲- «شیر و روباه» لطیفه، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۲، ص ۱۰۸
- ۳۳- «ممتاز محل» لطایف و ظرایف، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۳-۳۴، ص ۱۶۵
- ۳۴- «در باب قصد کردن» لطائف و ظرائف، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۳-۳۴، ص ۱۸۵-۱۸۶
- ۳۵- «واگوشك‌های محلی - معماها [شیراز]»، مجله گلپای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳، شماره ۳۳-۳۴، ص ۱۹۹-۲۰۰

- ۳۶- «نوروز»، مجله گلهای رنگارنگ، سال ۱۳۲۳،
شماره ۳۸، ص ۸-۱۵
- ۳۷- «شهر شیراز یا خال رخ هفت کشور» [ضمیمه]،
تاریخچه دهساله کانون فرهنگیان فارس - سال
۱۳۲۳ تا ۱۳۳۳، ۲۲۴ صفحه
- ۳۸- «چند لطیفه»، مجله گل‌های رنگارنگ، سال ۱۳۲۴،
شماره ۴، ص ۵۹
- ۳۹- «لطایف و ظرایف»، «بیرون در کیست؟»، مجله
گلهای رنگارنگ، سال ۱۳۲۵، شماره ۱۳، ص
۲۱-۲۲
- ۴۰- «لطایف و ظرایف» «معالجه طبیب»، مجله گلهای
رنگارنگ، سال ۱۳۲۵، شماره ۱۶، ص ۲۵
- ۴۱- «لطایف و ظرایف» «شرف المکان بالمکین»، مجله
گلهای رنگارنگ، سال ۱۳۲۵، شماره ۱۷، ص
۲۱
- ۴۲- «لطایف و ظرایف» «یک نیمه مسلمان و سه کافر»،
مجله گلهای رنگارنگ، سال ۱۳۲۵، شماره ۱۸،
ص ۲۴
- ۴۳- «جهانگیری»، مجله گلهای رنگارنگ، سال
۱۳۲۵، شماره ۲۰، ص ۲۳
- ۴۴- «کریم‌خان زند - وکیل‌الرعیایا»، مجله گلهای
رنگارنگ، سال ۱۳۲۶، شماره ۱، ص ۸
- ۴۵- «داستان ادبی» (گوشه‌هایی از تاریخ)، مجله‌اخگر،

- سال ۱۳۲۶، جلد ۱۳، ص ۷۵
- ۴۶- «حاضر جوابی»، مجله اخگر، سال ۱۳۲۶، جلد ۱۸، ص ۷۳-۷۴
- ۴۷- «کوه استخر»، مجله یادگار، سال ۱۳۲۷، شماره ۶ و ۷، ص ۱۴۹-۱۵۱
- ۴۸- «آثار محلی فارس» ترجمه ها- مهراه مار- معتقدات و رسوم، سالنامه اخگر، ۱۳۲۸، ص ۷۴-۷۷
- ۴۹- «لطایف و ظرایف»، سالنامه اخگر، فروردین ۱۳۲۸، ص ۷۸-۷۹
- ۵۰- «لغات محلی» شیراز، سالنامه اخگر، فروردین ۱۳۲۹، ص ۳۱-۳۴
- ۵۱- «شرح کامل حالات حکیم قآنی»، نشریه کانون دانش پارس، شماره ۳، سال ۱۳۳۳
- ۵۲- «حوسیان وحوسه»، مجله یغما، سال ۱۳۳۳، شماره ۴، ص ۱۹۲
- ۵۳- «جشن بزرگ- نوروز»، مجله فروغ تربیت، سال ۱۳۳۵، شماره اول، ص ۱۶-۲۳
- ۵۴- «تنگ- الله اکبر و طاق قرآن»، مجله فروغ تربیت، سال ۱۳۳۷، شماره دوم، ص ۶-۱۳
- ۵۵- «تنگ- الله اکبر»، مجله پرتو ناموس، سال ۱۳۳۸، شماره اول، ص ۷-۱۰
- ۵۶- «چراغ زندگی» شعر، مجله پرتو ناموس، سال ۱۳۳۸، شماره دوم، ص ۱۲

- ۵۷- «جشن باستانی سده»، مجله پرتو ناموس، سال ۱۳۳۸، شماره سوم، ص ۸-۱۰
- ۵۸- «پیدایش نوروز»، مجله پرتو ناموس، سال ۱۳۳۸، شماره چهارم، ص ۵-۶
- ۵۹- «جامع عتیق شیراز»، مجله پرتو ناموس، سال ۱۳۳۹، شماره پنجم، ص ۵-۸
- ۶۰- «اصول زندگی» [شعر]، مجله پرتو ناموس، سال ۱۳۳۹، شماره پنجم، ص ۱۲
- ۶۱- «گفت پیغمبر که رحم آرید، رحم» (داستان تاریخی)، مجله پرتو ناموس، سال ۱۳۳۹، شماره ششم، ص ۱۹
- ۶۲- «قدرت طبع حکیم قآنی»، مجله پرتو ناموس، سال ۱۳۳۹، شماره ششم، ص ۲۰
- ۶۳- «نوادری از زندگانی وکیل الرعایا»، مجله ارمغان، سال ۱۳۴۲، شماره ۲، ص ۴۹-۵۷
- ۶۴- «یک قصیده غرا در مدح لطفعلی خان شاهزاده دلاور زند»، مجله ارمغان، سال ۱۳۴۲، شماره ۴ و ۵، ص ۱۶۶-۱۷۱
- ۶۵- «شیرازة شیراز» ریا باروی شیراز، مجله ارمغان، سال ۱۳۴۳، جلد سی و سوم، ص ۴۰۲-۴۰۶
- ۶۶- «نظری به گذشته فرهنگ بوشهر»، سالنامه اداره کل فرهنگ بنادر و جزایر خلیج فارس، سال ۱۳۴۳، ص ۱۱۷-۱۱۹

- ۶۷- «پیرامون مقاله نامهای ایرانی کتلها»، مجله مهر،
سال ۱۳۴۵، ص ۷۹۰-۷۹۲
- ۶۸- «تاج و سابقه تاریخی آن»، مجله تاج، سال ۱۳۴۶،
ص ۲۶-۶۶
- ۶۹- «خانقاه نوریه و آرامگاه شیخ محمد نوریخس در
شیراز»، مجله ارمغان، سال ۱۳۴۸، شماره ۴، ص
۲۲۰-۲۲۱
- ۷۰- «رنگ- سبز علامت خوشبختی است»، مجله هنر و
مردم، سال ۱۳۴۹، شماره ۹۹، ص ۵۲
- ۷۱- «الکی» ریشه‌های امثال و حکم، مجله هنر و مردم،
سال ۱۳۴۹، شماره ۱۰۱، ص ۵۲
- ۷۲- «پیشینه تاریخی و فرهنگی شهرکازرون»، نشریه
چند گفتار از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر
استان فارس، سال ۱۳۴۹، ص ۱۱۱-۱۳۱
- ۷۳- «جفته و جفت»، مجله ارمغان، سال ۱۳۴۹، شماره
۹، ص ۶۰۱-۶۰۲
- ۷۴- «شیخ‌الرئیس‌قاجار و مطایبات او»، مجله ارمغان،
سال ۱۳۵۰، شماره ۵، ص ۳۰۲-۳۰۶
- ۷۵- «خانه سعدی در شیراز»، مجله یغما، سال ۱۳۵۲،
شماره ۴، ص ۲۲۱-۲۲۵
- ۷۶- «اعضای بدن معشوقه» [شعر]، مجله یغما، سال
۱۳۵۲، شماره ۸، ص ۴۵۴-۴۵۵
- ۷۷- «معجزه شاهچراغ»، مجله یغما، سال ۱۳۵۲،

شماره ۹، ص ۵۵۷-۵۵۸

۷۸- «تنگ ترکان»، مجله تلاش، سال ۱۳۵۲، شماره

۴۰، ص ۱۶-۱۷

۷۹- «ارگ کریم‌خانی در شیراز»، مجله تلاش، سال

۱۳۵۲، شماره ۴۲، ص ۵۴-۵۶

۸۰- «شیراز»، مجله تلاش، سال ۱۳۵۲، شماره ۴۴،

ص ۴۲-۴۴

۸۱- «سرنوشت عاشق - ترجمه شعر به شعر»، مجله

ارمغان، سال ۱۳۵۳، شماره ۳، ص ۱۷۴-۱۷۷

۸۲- «پادشاه شاعر»، مجله ارمغان، سال ۱۳۵۳، شماره

۵ و ۶، ص ۳۰۳-۳۰۷

۸۳- «تغییر نام ممدوح»، مجله یغما سال ۱۳۵۳، شماره

۲، ص ۱۱۹-۱۲۱

۸۴- «خدایخانه یا دارالمصحف در مسجد جامع عتیق

شیراز»، مجله تلاش، سال ۱۳۵۳، شماره ۴۸،

ص ۴۸-۴۹

۸۵- «تاریخ وفات شیخ ابواسحاق (حلاج) و محل قبر

او»، مجله یغما، سال ۱۳۵۴، شماره ۴، ص ۲۴۸-

۲۴۹

۸۶- «باغ نظر کازرون و شیراز»، مجله یغما، سال

۱۳۵۴، شماره ۴، ص ۵۶۵-۵۶۸ (قسمت اول)

۸۷- «باغ نظر کازرون و شیراز»، مجله یغما، سال

۱۳۵۴، شماره ۹، ص ۶۰۵-۶۰۸ (قسمت دوم)

- ۸۸- «تنگ- الله اکبر و آثار تاریخی در آن»، مجله
تلاش، سال ۱۳۵۴، شماره ۴۹، ص ۵۶-۵۷
- ۸۹- «تنگ- ترکان و ماجرای تاریخی آن»، مجله یغما،
سال ۱۳۵۵، شماره ۳، ص ۱۷۴-۱۷۷
- ۹۰- «حواشی بر مقاله (اطلال پارس)»، مجله یغما، سال
۱۳۵۵، شماره ۱۱، ص ۶۶۳-۶۶۸
- ۹۱- «گرامی است، نه گرام»، مجله ارمغان، سال
۱۳۵۵، شماره ۵ و ۶، ص ۳۳۸
- ۹۲- «خط- حافظ، حافظ خوشنویس کیست؟»، مجله
ارمغان، سال ۱۳۵۷، شماره ۲، ص ۹۳-۹۸
- ۹۳- «بهاریه» [شعر]، مجله ارمغان، سال ۱۳۵۷،
شماره ۳، ص ۱۷۶-۱۷۷
- ۹۴- «صادق کیست؟»، مجله یغما، سال ۱۳۵۷، شماره
۴، ص ۲۴۷
- ۹۵- «صدرالسادات کازرونی مردی عالم و شاعر،
فاضل و مؤلف»، مجله یغما، سال ۱۳۵۷، شماره
۷، ص ۴۳۸-۴۴۱
- ۹۶- «حسین فصیحی (شیفته)»، مجله آینده، سال ۱۳۶۰،
شماره ۷، ص ۵۶۹
- ۹۷- «جفت چیست؟»، مجله آینده، سال ۱۳۶۲، شماره
۶، ص ۴۷۷
- ۹۸- «شاه داعی الی الله»، یادنامه شادروان فضل الله
شرقی، سال ۱۳۶۲، ص ۱۷۹-۱۸۲

- ۹۹- «ترانه‌های محلی»، راهنمای عمومی شیراز
(ضمیمه مجله فرهنگی پیام آسمانی)، از انتشارات
سازمان چاپ و تبلیغات نوید، شیراز، ۱۳۴۶، ص
۵۷-۵۵
- ۱۰۰- «دگر باره به شیراز»، مجله یغما، سال ۱۳۴۵،
شماره ۵، ص ۲۶۵-۲۷۱

آقای سیروس رومی چندی است
تحقیقی را تحت عنوان
«پژوهش در مطبوعات فارس»
آغاز کرده‌اند که با خواهش
از ایشان، قسمت مربوط به
روزنامه دستاویز را از روی
لطف برای چاپ در یادواره
در اختیار ما قرار دادند.

پژوهش درباره روزنامه

دستاویز

نام نشریه: دستاویز
نام صاحب امتیاز: علی نقی بهروزی
نام سردبیر: محمد جعفر واجد
نام سرپرست: علی عزمی
تاریخ اولین شماره: پنجشنبه ۲۳ خرداد ۱۳۲۵ هجری
شمسی
تعداد شماره‌های چاپ شده: ۳۱ شماره
مدت انتشار: ۵ ماه
محل چاپ: شیراز
نام چاپخانه: چاپخانه‌های گلستان، موسوی، بهار ایران
قطع: ۲۱×۳۳ سانتی‌متر
وقت چاپ (صبح، عصر): صبح
تعداد صفحه: ۴ صفحه
تیراژ: -
قیمت تک شماره: ۱ ریال پس از یک روز ۲ ریال - از
شماره ۳۰ به بعد ۱۵ ریال
قیمت اشتراک: ۶ ماهه ۱۰۰ ریال - سالیانه ۲۰۰ ریال
نوع کاغذ: کاهی
فاصله زمانی انتشار: هفته‌ای ۲ شماره
تعداد تعطیلی: ۱ مرتبه
علت تعطیلی: -

۱- تا لحظه نوشتار این صفحات تیراژ آن مشخص نگردیده است.

۲- علت تعطیلی نیز نامشخص است.

نوع چاپ: سری

نوع نشریه: علمی، خبری، سیاسی، انتقادی و ادبی

محل اداره: شیراز - خیابان ناصر خسرو

روزنامه دستاویز بعد از طلوعه‌ای در روز پنجشنبه

۲۳ خرداد سال ۱۳۲۵ شمسی مصادف با تولد مولای

متقیان امیرالمؤمنین طبق اجازه‌نامه شماره

۷۳۱۲ ر ۴۱۰۳۳، ۲ بهمن ۱۳۲۴ به وسیله شادروان

علینقی بهروزی که از فرهنگیان دانش‌پژوه و دانشمند

بود چاپ و منتشر شد. (اجازه‌نامه در همین کتاب در

صفحه ۲۶ درج گردیده است). بهروزی در سه مقاله

شماره اول روزنامه دستاویز هدف و راه و روش

روزنامه‌اش را زیر عنوان «مرام و مسلک ما» چنین

می‌نویسد:

مرام و مسلک ما

بنام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

اگرچه ما طی طلوعه دستاویز، مختصری

از مرام و مسلک خود را بیان کردیم ولی لازم

میدانیم اکنون نیز پیرامون آن شمه‌ای ذکر

کنیم تا خوانندگان گرامی از مقصود و روش

ما مسبوق گردند.

بطور کلی هدف ما، «اصلاح اوضاع

کشور و حفظ استقلال کامل آن، رفاه و

آسایش ملت، آبادی و ترقی و تعالی مردم

است» و برای نیل بدین مقصود در تقویت مواد
زیر می‌کوشیم:

۱- امنیت ۲- بهداشت عمومی ۳- تعلیم
و تربیت اجباری ۴- ایمان ۵- اصلاحات
اجتماعی ۶- سیاست خارجی.

که با توجه به هدف کلی روزنامه می‌بینیم به‌روزی،
ایران سال ۱۳۲۵ را ویران و آشفته و تحت سلطه دیده
و این که مردم در سختی روزگار می‌گذرانند. چنین است
که تمام کوشش خود را در ساختن و سازندگی می‌نهد و
می‌خواهد با آگاهی دادن به مردم آن‌ها را از جمودفکری
و رکود و استثمار برهاند. در این کار تنها به حرف و
کلمه دو شماره اول اکتفا نمی‌کند و در تمام شماره‌ها از
وضع نابسامان کشور و بویژه شیراز مقاله دارد.

علاوه بر شادروان علی‌نقی به‌روزی که شخصاً
مقالات روزنامه‌ها را می‌نوشت، مرحوم محمد جعفر
واجد سردبیری روزنامه را به عهده داشته و مطالب مفید
و جامعی نیز برای روزنامه می‌نوشته و سرپرستی
روزنامه نیز به عهده علی عزمی بوده است.

از دیگر نویسندگان روزنامه مهدی خردمند بود و
پرکارترین آنها محمد جواد به‌روزی برادر شادروان
علی‌نقی به‌روزی بوده که با نگاشتن مقاله‌های انتقادی
از کم و کاستی‌ها سخن می‌گوید و الحق شیرین و گزنده .
مقاله‌های «با من گردش کنید» هرچند که خنده بر لبها

می آورد اما قلب را جریحه دار می سازد چرا که کلام طنز است و طنز این چنین خاصیتی دارد.

روزنامه در طول انتشارش تنها ۳ تصویر به چاپ می رساند که یکی شمایل حضرت رسول اکرم (ص) و دیگر پیکره ای از مولای متقیان و سومین تصویر از شاعر نابینای شیرازی «شوریده» است.

نام روزنامه با خط خوش نستعلیق زینت بخش صفحه اول است. در طرف راست نام روزنامه این مطلب درج شده است: «صاحب امتیاز و مدیرمسئول: علی نقی بهروزی، سردبیر محمدجعفر واجد» و سمت پ روزنامه چنین آمده است: «سرپرست علی عزمی، محل موقتی اداره: خیابان ناصر خسرو اداره روزنامه بهار ایران.» زیر این اطلاعات داده شده با خط نسخ چاپی این جمله از امام ششم نقل شده است: «هرکس پامداد برمی خیزد بفکر مسلمانان نباشد، مسلمان نیست.» زیر این جمله سال - شماره - تاریخ انتشار و قیمت تک شماره چاپ شده است. اولین شماره دستاویز همانطور که قبلاً ذکر شد با میلاد مسعود مولای متقیان علی علیه السلام مصادف و فهرست مندرجات شماره اول بشرح زیر می باشد:

۱- مرام و مسلک ما

اجتماعی

۲- ضرر تنباکو

اجتماعی

۳- تبعیض

علمی

۴- آسمان مصنوعی

- ۵- درهای گرانبها
 مذهبی
- ۶- خبرهای شیراز
 خبری
- ۷- خبرهای تهران
 خبری
- ۸- خبرهای جهان
 خبری
- ۹- روابط بین آمریکا و شوروی
 سیاسی
- ۱۰- آمال شاعر
 ادبی
- ۱۱- ویتامین
 علمی
- ۱۲- مروارید و خاشاک
 لطائف

سرمقاله دستاویز با نام «یادداشت امروز» گرد مطالب مذهبی، علمی و بیشتر اجتماعی - سیاسی دور می‌زند. برخی از عناوین به شرح زیر است:

انتخابات، مسلمانان باید قوی باشند، قوام السلطنه یا مجلس، مشروطیت ایران و...

روزنامه در شماره ۳۱ خود نام دو روزنامه را همراه بالای صفحه اول دارد «دستاویز و بهار ایران». کلمه «دستاویز» مانند قبل و کلمه «بهار ایران» کوچک چاپ شده است و عنوان شماره مخصوص را داراست. شماره آن نیز در کادری چنین آمده است: «بجای شماره ۳۱» که تاریخ انتشارش روز ۹ آبان ماه ۱۳۲۵ و یقیناً آخرین شماره دستاویز می‌باشد و مطلب زیر در همان شماره درج گردیده است:

اعتذار

چون بواسطه اشکالی که در انتشار روزنامه دستاویز ایجاد شده چندی روزنامه انتشار نیافت، برای اینکه رابطه ما با خوانندگان گرامی قطع نشود تا رفع آن اشکال که انشاءالله بزودی صورت خواهد گرفت «دستاویز» را زیر عنوان «بهار ایران» منتشر می‌سازیم و به جبران گذشته علاوه بر این که در آینده به تعداد صفحات و شماره‌های آن خواهیم افزود، بزودی کتاب نفیسی هم به عنوان ضمیمه روزنامه برای مشترکین محترمی که آبونمان خود را پرداخته باشند تقدیم خواهد شد.

اما روزنامه بعلت بروز پاره‌ای مشکلات دیگر منتشر نشده است. در اینجا مقاله‌ای از روزنامه زیر عنوان «با من گردش کنید» به قلم محمد جواد بهروزی برای نمونه نقل می‌کنیم:

با من گردش کنید

امشب می‌خواهم شما را به سینما ببرم.
چه عیب دارد. من هم مثل سایرین حق دارم.

ساعتی تفریح کنم. با این خیال بلیطی برای خودم و یکی جهت رفیقم خریدم ولی در موقع خرید بلیط متوجه شدم او با کمال حیرت به دستم نگاه می‌کند. گفتم: رفیق چرا ماتت برده؟
گفت: آخر چرا چهل ریال برای دو نفر می‌دهی؟

گفتم: قیمت بلیط همین است.
دهانش از تعجب باز ماند و گفت: چرا این قدر گران؟
گفتم: انشاءالله شهرداری در نرخ سینماها تجدید نظر خواهد کرد.
گفت: انشاءالله.

بهرحال وارد شدیم ولی فرصتی بود تا در اطراف سینما و نمایش با رفیقم اندکی صحبت کنم.

گفتم: اصولاً در کشورهای مترقی نقشی که سینما و نمایش در تهذیب اخلاق جامعه دارد به اندازه‌ای زیاد است که بیشتر از مفسد اخلاقی را به وسیله نشان دادن روی پرده سینما مجسم می‌سازند. بلاشک اثر این طریق تربیت خیلی بیشتر از طرق دیگر است.
گفت: ولی در کشور ما...

گفتم: گوش کنید. ولی در کشور ما که

همه چیز رنگ دیگری به خود می‌گیرد فیلم‌ها یا نمایشنامه‌هایی که شاید صلاحیت اخلاقی نداشته باشند به معرض تماشا گذارده شده و بدین وسیله به انحطاط اخلاقی جامعه کمک می‌نمایند.

رفیقم گفت: تماشاخانه چطور؟

گفتم: آن هم به همین طریق. البته آنجا هم به نوبه خود خواهیم رفت.

گفت: می‌دانی آنهایی که در شهر ما هنگامی که نمایش می‌دهند چطور پروپاگاندا می‌نمایند؟

گفتم: نه.

گفت: این‌ها کاری می‌کنند که در هیچ کشور متمدن انجام نمی‌دهند. مثلاً شب‌هنگام که هوا تاریک است با رنگهای مختلف دیوار و کف خیابان و هر جا که سفید باشد با کلمات درشت جملاتی می‌نویسند. غافلند از این که با این کار شهر را زشت و بدنام می‌سازند و شهرداری جاوگیری نمی‌نماید.

گفتم: یادم می‌آید وقتی در مدرسه بودم اغلب آقای ناظم دبستان می‌گفت اگر روی دیوار بامداد یا ذغال‌کلماتی چه خوب و یا بد بنویسید مجازات خواهید شد. ما آن وقت

خیال می‌کردیم این کار زشتی است. حالا
می‌فهمیم که خیلی هم خوب است.
با تعجب گفت: چطور خوب است؟
گفتم: اگر بد بود لابد جلوگیری می-
کردند.

گفت: آخر شهر که ناظم ندارد.
گفتم: پس بگذار طریقه دیگر پروپاگاندا
را برای شما تعریف کنم. این‌ها شب نمایش
روی پشت‌پام ساز و نواقاره گذاشته و با
صدای درام، درام آن گوش فلک را کر می‌کند
و انسان از شنیدن آن بیاد عروسی دهات
می‌افتد.

گفت: عیبی ندارد. شهر ما هم کم از
دهات نیست.

شادروان علی نقی بهروزی

علی نقی بهروزی در سال ۱۲۸۴ هجری شمسی در
محلّه بالا (علیا) در شهر کازرون متولد شد. تحصیلات
خود را در علوم قدیمه و ادبیات و علوم جدیده و زبان
عربی و انگلیسی در کازرون، بوشهر و شیراز
تکمیل کرد. علی نقی بهروزی از سال ۱۳۰۲ وارد

خدمت فرهنگ گردید و مدت دو سال مدیریت مدرسه اتحادیه ایرانیان را در بحرین عهده‌دار بود و بعد خدمت خود را در شهرهای بوشهر و شیراز در سمتهای معلمی، نظامت و مدیریت ادامه داد.

وی با توجه به قریحه و ذوق سرشاری که نسبت به ادبیات و نویسندگی داشت از سال ۱۳۰۵ وارد عالم روزنامه‌نگاری گردید. ابتدا با روزنامه تخت جمشید همکاری نموده و بعد به عضویت هیئت تحریریه روزنامه‌های عصر آزادی، پیغام، پارس و بهار ایران در آمده و مقالاتی نوشته و درج کرد. در همین حال با دیگر مجله‌هایی چون گل‌های رنگارنگ، ارمغان، یادگار و یغما نیز همکاری می‌کرد.

بهر روزی در سال ۱۳۲۵ شخصاً امتیاز روزنامه دستاویز را اخذ و آنرا مستقلاً اداره کرد.

وی اهل تحقیق و مطالعه و تتبع بود و تألیفات متعدد وی (۲۴ جلد چاپ شده و ۱۰ جلد آماده چاپ) نام او را برای همیشه در تاریخ ادبی ایران جاویدان ساخته است.

یاد یاران
در رثای دوست

حسن املداد^۱

بهبودی، معامی همیشه در یاد

شادروان علی نقی بهبودی معلمی آگاه، و پژوهشگری کوشا بود که در عمر پربرکت خود هزاران تن از نونهالان و جوانان این سرزمین را تربیت کرد و بیش از پنجاه سال با پشتکاری خستگی ناپذیر در روزنامه‌ها و مجلات وزین کشور مقالات تحقیقی و تاریخی انتشار داد و بیش از ۱۸ جلد کتاب خواندنی و ارزنده بیادگار گذاشت.

بهبودی از سلامت نفس و اخلاق نیک برخوردار و همیشه قانع و بی‌کینه و مهربان بود و کار تعلیم و

۱- ترتیب مقاله‌های این قسمت کتاب «براساس حروف الفبای نام نویسندگان است».

تربیت را با حوصله و دقت بسیار انجام می‌داد و هرکاری را که بعهده می‌گرفت با علاقه و نظم در حد وسواس به انجام می‌رسانید.

بهر روزی زمانی که معلم بود تنها به متن کتاب درسی اکتفا نمی‌کرد بلکه برای تکمیل مطالب درسی و اطمینان از صحت آنها به متن‌های اصلی و کتابهای متعدد و مربوط به درس مراجعه می‌کرد و تا آنجا که لازم بود در کلاس توأم با درس بازگو می‌کرد و اگر مطالب از حوصله و وقت کلاس خارج بود نتیجه مطالب خود را در روزنامه‌های محلی انتشار می‌داد تا دانش‌آموزان بتوانند حداکثر استفاده را از آن مطالب دقیق پیرامون درسشان بنمایند.

بنابراین چنین معلمی نه تنها وقت رسمی خود را موظف بود در کلاس و مدرسه بگذراند بلکه در ایام فراغت هم باید به مطالعه و تحریر مطالب پردازد و زحمت مضاعف را از روی عشق و علاقه بکار خود تحمل نماید.

بهر روزی روزگاری دراز به نظامت و معاونت دبیرستانها و دانشسرای مقدماتی شیراز اشتغال داشت. پیش از همه سرکار خود حاضر می‌شد و دیرتر از همه میرفت و با حوصله و دقت و نظم فوق‌العاده وظایف طاقت‌فرسای اداره مدرسه و دانشسرا را انجام می‌داد و برای پیشرفت امور تربیتی و اجتماعی هر هفته در کمال

جدیت جلسات پرشور سخنرانی و مناظره تشکیل می‌داد. بهروزی نظم و علاقه‌مندی و صداقتی که در کارها از خود نشان می‌داد دبیران و کارکنان و دانش‌آموزان را نسبت به خود شدیداً علاقه‌مند می‌کرد.

خاطراتی که از بهروزی پیاد دارم او را همیشه در نظرم معلمی بتمام معنی آگاه و پرورشکاری دلسوز و پژوهشگری جدی مجسم میکند که زندگی پربار او می‌تواند سرمشق خوبی برای معلمین و پژوهشگران جوان باشد.

من بهروزی را از سال ۱۳۱۳ شمسی شناختم. در آن سال در دبیرستان شاهپور به تحصیل اشتغال داشتم. رئیس دبیرستان شادروان حسام‌زاده بازارگاد پرورشکار لایق و محقق نامدار بود.

بازارگاد سری پرشور و قلبی حساس و وجودی تندرست و نیرومند داشت. به ورزش و فعالیت‌های اجتماعی عشق می‌ورزید. در سال سه‌چهار اردوی تربیتی در یکی از نقاط خارج شهر تشکیل می‌داد و دانش‌آموزان و دبیران و مربیان دبیرستان خود و سایر دبیرستانها را با پیاده‌روی به آنجا می‌برد. گاه می‌شد که عده شرکت‌کننده در این گردش دسته‌جمعی به دو سه هزار نفر می‌رسید. در اصطلاح آن روزها این قبیل گردش‌های دسته‌جمعی را «مارش» می‌گفتند. در اسفند سال ۱۳۱۳ اردوئی در برم‌دلك ۱۲ کیلومتری شرق

شیراز تشکیل یافت. بهروزی معلم و مربی جوان عهده‌دار اداره آن اردوی عظیم بود. خوب بخاطر دارم که بهروزی با مراقبت و جدیت دانش‌آموزان را دسته‌بندی کرده به کارهایشان رسیدگی می‌کرد و گاهی هم شخصاً توضیحاتی با صدای بلند و رسا درباره نقوش و آثار باستانی قصر ابونصر می‌داد و در اردیبهشت ۱۳۱۴ چنین اردویی در کوشک بی‌بی‌چه در ۱۲ کیلومتری غرب شیراز تشکیل یافت که باز بهروزی اداره‌کننده اصلی آن اردو بود. زمانی که در دانشسرای مقدماتی تحصیل می‌کردم بهروزی نظامت و معاونت دانشسرا را داشت. الحق کردار و رفتار و گفتار نیک او و فعالیت‌های صادقانه او همه را مجذوب می‌کرد و خاطرات شیرین آن روزگار هرگز از ذهن ما خارج نخواهد شد.

بهروزی نزدیک به پنجاه سال در روزنامه‌ها و مجلات کشور فعالیت می‌کرد. فعالیت او به صورت نوشتن مقالات تحقیقی و تاریخی و ادبی بود که بیشتر آن مقالات در روزنامه‌های وزین شیراز از قبیل عصر آزادی، پارس، گلستان و بهار ایران و در مجلات ارمغان، یادگار، یغما و گلهای رنگارنگ منتشره در تهران بود.

بهروزی روزگاری هم امتیاز روزنامه دستاویز را گرفت و مدتی به انتشار آن در شیراز پرداخت و اغلب مقالات آن روزنامه را خود می‌نوشت و همچنان که لازمه

اخلاق يك معلم و پرورشكار شايسته است نوشته های انتقادی او با عفت قلم توأم بود و همگی جنبه ارشادی داشت و بهروزی می‌خواست از این راه هم واقعاً معلم اجتماع باشد.

بهروزی جمعاً ۳۴ جلد کتاب تألیف کرده که ۲۴ جلد آن به چاپ رسیده و ۱۰ جلد دیگر آماده چاپ است که امید می‌رود بازماندگان آن شادروان بویژه برادر دانشمند و ارجمند و شاعر وارسته او آقای محمدجواد بهروزی به چاپ و انتشار آنها همت گمارند. تألیفات بهروزی در مسائل تاریخی و اجتماعی و آثار باستانی و فولکلور و واژه‌ها و ضرب‌المثل‌ها و بطور کلی ادبیات است و از آنجا که به شیراز و کازرون عشق و علاقه شدید داشت اکثر تألیفات خود را اختصاص به شیراز و کازرون و معرفی مشاهیر و آثار باستانی و مسائل اجتماعی آن دو شهر داده است.

از میان تألیفات بهروزی کتاب واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی او دارای ارج مخصوصی است. این کتاب شامل ۶۰۰۰ واژه و مثل متداول امروزی شیرازی و کازرونی است که هر واژه و مثل دارای شرحی موجز، جامع و مانع و تعریف رساست. این کتاب نه تنها موجب باقی ماندن آن واژه‌ها و مثل‌ها شده بلکه به آنها حیات جاوید بخشیده و به غنای زبان فارسی خدمت شایان توجه کرده است. این کتاب حاصل پنجاه

سال دقت و صرف وقت قابل تمجید بهروزی می باشد.
کتاب دیگر بهروزی که با دقت و حوصله زیاد و
به اتفاق آقای محمد صادق فقیری تألیف یافته، فهرست
کتب خطی کتابخانه ملی فارس در دو جلد و ۸۱۶ صفحه
است. در این کتاب ۷۸۰ جلد کتاب خطی موجود در
کتابخانه ملی فارس معرفی شده که خصوصیات هر کتاب
از لحاظ موضوع، نوع خط، نام مؤلف، تاریخ تألیف
و نمونه مختصری از آغاز و انتهای کتاب در آن درج
است. این خدمت علاوه بر این که گرد فراموشی از
چهره آن کتاب‌ها و مؤلفان و مصنفان آنان زدوده بلکه
پژوهشگران را متوجه وجود کتاب‌های مورد نیاز در آن
کتابخانه نموده است. تألیفات دیگر بهروزی هر یک
بجای خود خدمتی به فرهنگ و ادب فارسی است که
نام بهروزی را مخلص ساخته است.

بهروزی علاوه بر این که بیشتر اوقات خود را
صرف تعلیم و تربیت و تحقیق و مطالعه و تحریر
می‌کرد، در انجمن‌های فرهنگی و ادبی نیز شرکت فعال
داشت. در هر انجمن به علت ابراز علاقه و شرکت فعال
یا دبیر بود یا سلسله جنبان آن انجمن. بهروزی عضو
پیوسته کانون فرهنگیان بود. این کانون که پس از
شهریور ۲۰ از معلمان و فرهنگیان بنام شیراز تشکیل
یافت، تا سال ۴۵ دوام یافت. بهروزی از بنیان‌گذاران
آن بود و تا آخرین روز در آن فعالیت مستمر داشت.

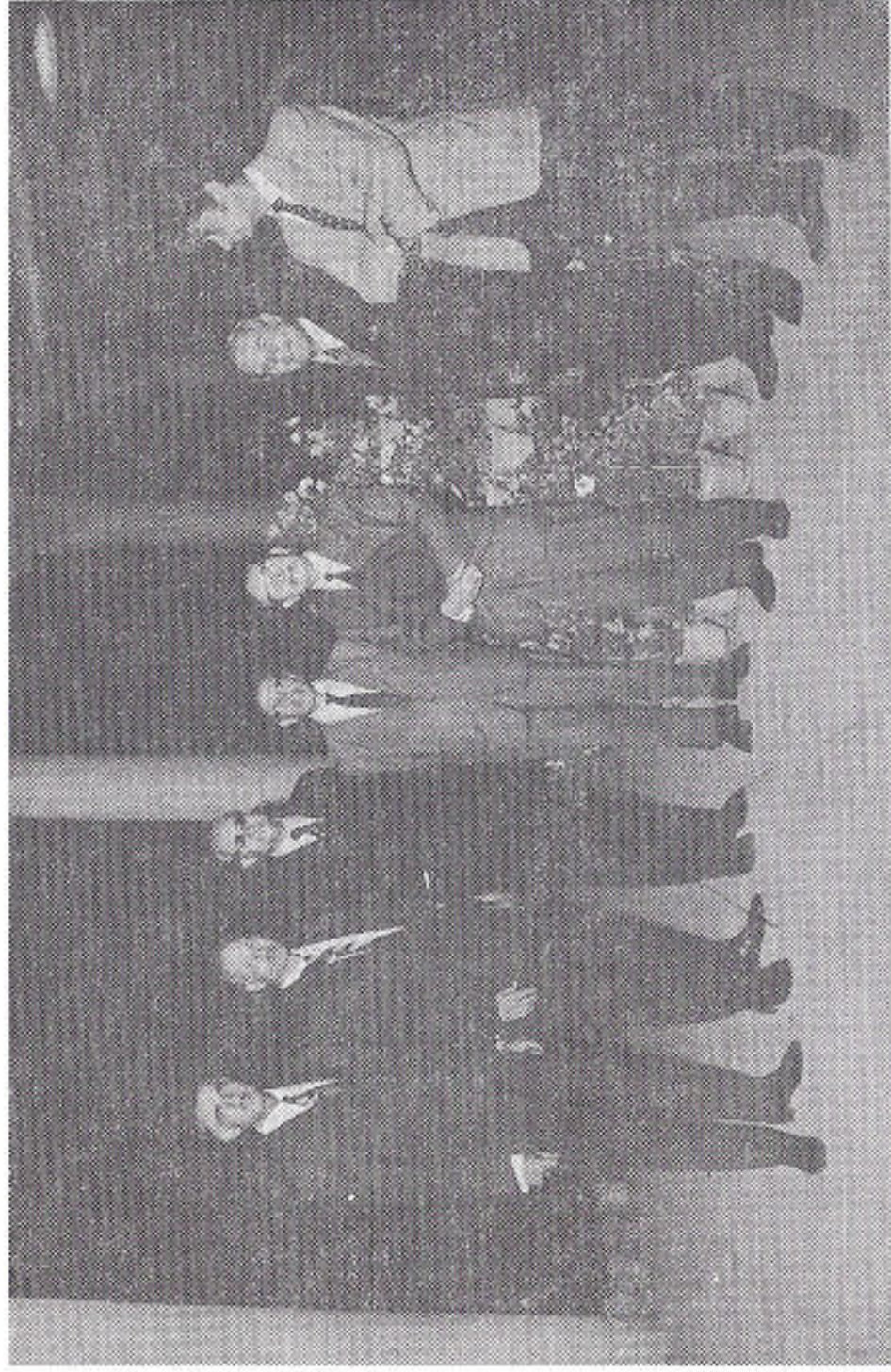
دیگر شرکت او در کانون دانش پارس بود که اعضای آن از شاعران و نویسندگان و دانشوران و استادان دانشگاه شیراز متشکل می‌شد. این کانون از سال ۳۱ هردو هفته یک بار جلسات خود را تشکیل می‌داد و تا سال ۵۷ ادامه یافت و منشاء انتشار چند کتاب گردید که بهروزی انتشار چند تألیف خود را به آن کانون نسبت داده است.

بهروزی کتابخانه حافظیه را از بدو تأسیس به نحو شایسته‌ای اداره می‌کرد و آنجا را کانونی فعال جهت مطالعه علاقه‌مندان ساخت. نظم و ترتیبی که برای ضبط و قابل استفاده کردن کتابها فراهم آورده بود قابل ستایش همگان بود. در سالهای آخر عمر هم کتابخانه حضرت احمد بن موسی «شاهچراغ» را منظم و مرتب کرد و فهرستی از کتابهای خطی آن کتابخانه در سه جلد تألیف کرد که دو جلد آن تاکنون به چاپ رسیده است.

بهروزی گاهی از روی تفنن شعر می‌گفت و شعرهای او همه جنبه اخلاقی و ارشادی و گاهی توصیفی داشت. اداره کل آموزش و پرورش فارس در ۲۰۷۶۷۵۶ به پاس خدمات فرهنگی و تربیتی بهروزی مجلس تجلیلی از آن معلم و پرورشکار شایسته در دانشسرای مقدماتی شیراز ترتیب داد که اینجانب بنام شاگردی از آن استاد به ذکر خاطرات و خدمات صادقانه وی پرداختم

و از آن استاد همیشه در یاد ذکر خیر کردم.
علی نقی بهروزی معلم و محقق نامدار به سال
۱۲۸۴ در کازرون به دنیا آمد و در سحرگاه يك شنبه
۱۴ فروردین ۱۳۶۲ پس از ۷۸ سال عمر پربار رخ در
نقاب خاک کشید و در گلستان دارالرحمه شیراز آرمید.
بهروزی از چهره‌های همیشه درخشان آموزش و پرورش
و فرهنگ و ادب شهر ما و دیار ما بود. روانش شاد
و یادش گرامی باد.

شیراز - فروردین ۱۳۶۳



گروهی از اعضاء انجمن فیلم و کانون دانش پارس. از راست به چپ: ۱- آقای دکتر نورانی وصال
۲- آقای دکتر محمد تقی میر ۳- آقای ابوالحسن رضوی ۴- آقای دکتر ابوالحسن دهقان ۵- آقای
علی سامی ۶- شادروان علی نقی ۷- آقای اسماعله بوستانی (هافلیه، اردیبهشت ۱۳۵۱)

نویسنده‌ای که به ادبیات ایران عشق می‌ورزید

مرگ استاد علی نقی بهروزی برای جامعه علم و ادب ضایعه‌ای بس اسف‌بار و برای شاگردانش مصیبتی گران بود. و من که خود به هنگام نوجوانی از محضر فیاضش بهره‌های بسیار برده و از خرمن فضائلش خوشه‌هاچیده‌ام وقتی خبر فقدانش را شنیدم با زبان دل این شعر را خواندم که: «از شمار خرد هزاران پیش». هرچند که تنها مرگ جمعی از انسانها، از «شمار دوچشم» تنی و جسمی می‌گاهد و شادروان بهروزی با مرگ خود، بواقع از جمع خردمندان بسیار کاست که خود محقق فرزانه و پژوهشگری پرکار و خستگی‌ناپذیر در امر تحقیق و تتبع بود و نقد عمر و جوانی و پیری را بر سر علم و ادب گذاشت و عمرگران مایه درکار خطیر معلمی صرف نمود

و خدایش بیامرزاد که هم در امر ادب عالمی گران قدر بود
و هم در کار، معلمی شایسته بودی جاوید نام او، رحمه الله.
به معلمی عشق می ورزید و شاگردانش را به مطالعه و
خواندن کتب ارزشمند و بهره گیری از چشمه پرفیض و
برکت ادبیات ایران تشویق و تحریص می کرد. بیاد دارم
وقتی علاقه مرا به جمع آوری مجلات و کتابها احساس
کرد، هر روز مرا به خرید کتابهای ارزشمند و نشریات
سودمند و امید داشت و کتابخانه شخصی من که اینک
سونس شب و روز و پناهگاه این دوره از عمر است، حاصل
تشویقهای آن شادروان است که از لحاظ کیفیت از هر
ثروتی گران قدر تر و پربها تر است.

مرحوم بهروزی مردی آزاده، مهربان، خونگرم و
بی توجه به مال و منال دنیوی بود و درهمه عمر، جز با
ارباب دانش، انس و الفتی نگرفت و در تشکیل انجمنهای
ادبی جدی بلیغ داشت و از ارکان مهم و دائمی انجمن قلم
و کانون دانش پارس به شمار می رفت و کم تر دیده می شد
که در این دو انجمن حضور نیابد و غیبت کند چه عاشقانه
و مشتاقانه خواستار بسط مجالسی بود که در آنها سخن
از ادب و شعر به میان می آمد. شادروان بهروزی سالیان
دراز دبیر ادبیات دبیرستانهای شیراز بود، به شغل
و مناصب ظاهری بی توجه بود و گرد ریاست نمی رفت
و از جاه طلبی و کسب عنوان دوری می جست و هم و غم
خود را مصروف تحقیق و جمع آوری مطالب ادبی و تألیف

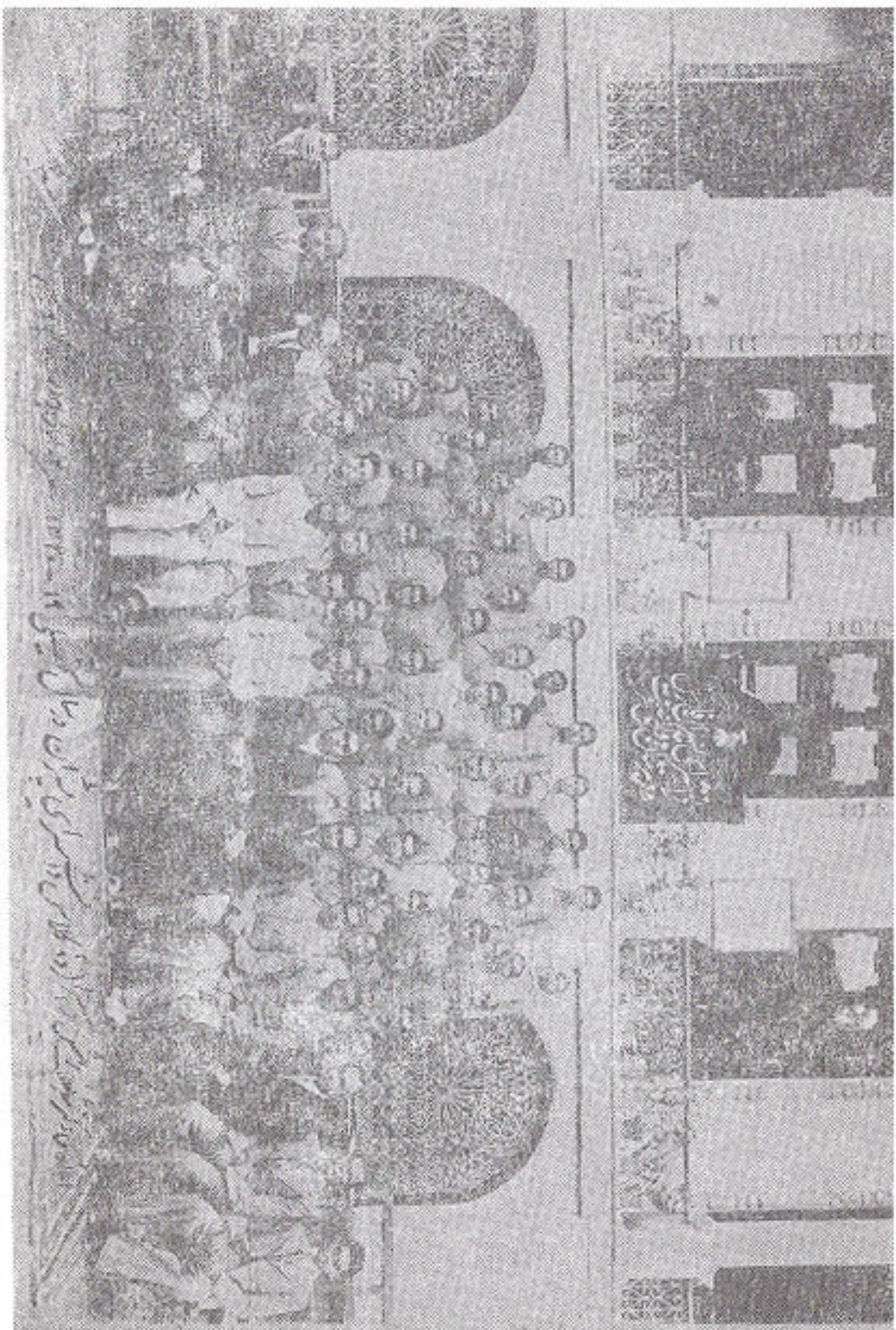
و نگارش می‌کرد و به وقت مرگ تنها ثروتی که از خود بجای نهاد، در حدود چهل کتاب بود که خود نوشته و تحقیق و یا تألیف کرده بود و اینک مورد استفاده جوانان دانش پژوه و اهل مطالعه است و چه ثروتی از این بهتر که آدمی نام نیک از خود بیادگار نهد و در زمان حیات از ثروت اندوزی و جمع مال دوری جوید و چنان زندگی کند که جمله معروف «عاش سعیداً و مات سعیداً» در مورد وی مصداق واقعی یابد.

شادروان بهروزی که در همه زمان معلم ادب و فرهنگ بود و بر من حق استادی بسیار دارد، از صفای قلب و صراحت لهجه و ذکاء و حافظه‌ای درخور توجه بهره‌مند بود و هر چند شاعری پیشه‌ن ساخت ولی چون تحت تأثیر موضوعی قرار می‌گرفت، به شعر روی می‌آورد و با زبان شعر بیان احساس می‌کرد و از وی علاوه بر ده‌ها کتاب و صد ها مقاله، اشعاری بجای مانده که نشانی از روح حساس و طبع وقاد و دانش اوست. مرحوم بهروزی در زنده نگه داشتن نام و یاد بزرگان خطه فارس و شناساندن شاعران قدر اول شیراز کوششی ارزنده داشت و ماکه امروز در این یاد نامه، یادش و نامش را گرامی می‌داریم بدان سبب است که وی خود در بزرگداشت ادیبان و شاعران اهتمام می‌ورزید و نام نیک رفتگان را هرگز ضایع نمی‌کرد و آنچه به ایران و ایرانی مربوط بود عشقی والا ابراز می‌داشت و ادبیات این

مرز و بوم کهن را مایه فخر و مباهات می دانست و بارها می گفت: تداوم استقلال و عظمت ایران نه بدان جهت است که در این دیار امیران و پادشاهان مقتدر و کشور-گشا و اکثراً متجاوز به مرز و بوم و حقوق دیگران به قدرت رسیده و چند صباحی حکومت کرده اند، بلکه دوام و اقتدار و شکوه قوم ایرانی به واسطه وجود دانشمندان و فیلسوفان و ادیبان و محققان بزرگی است که در طول تاریخ ما پا به عرصه حیات نهاده و از خود اثری گران قدر به جای نهاده اند. اثری که باید در حفظ آنها تا پای جان کوشید و از زوال و تطاول زمان حراستشان کرد، و خود در این مهم تا آخرین روزهای حیات کوشید و خوب کوشید.

خدایش رحمت کند که او را بر من و جمعی کثیر از جوانان این دیار حقی بزرگ و از یاد نرفتنی است.

خرداد ماه ۱۳۶۳



دانشجویان و اساتید دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۹-۱۳۲۰

دانشجویان و اساتید دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۹-۱۳۲۰. شاهدروان بهروزی در سمت نظامت دانشسرای
دنیای اول نخستین، نفر اول سمت چپ.

دریغاً من شدیم آخر دریغانگوی بهروزی

نیمه شب سال ۱۳۰۲ هجری خورشیدی بود که «مرحوم بهروز» در پوشهر به سرای جاوید شتافت. من در آن موقع ۲ سال داشتم و برادرم علی نقی بهروزی بیست سال. از این پس مسئولیت خانواده شش نفری ما به عهده او افتاد و برادرم در عنفوان جوانی علاوه بر ادامه تحصیل و کسب دانش مجبور بود که برای گذراندن زندگی ماکار کند و سرپرستی نماید. او در حقیقت برای همه اعضای خانواده و مخصوصاً من هم برادر بود و هم پدر، هم استاد بود و هم مربی. یک عمر تلاش کرد تا توانست به بهترین وجهی از ما سرپرستی نماید اما این کاری بزرگ و توان فرسا بود. آن هم برای جوانی بیست ساله و بدون سرمایه. من که بیشتر از همه اعضای خانواده از راهنمایی‌ها و محبت‌های پدران او بر-

خوردار بودم بیشتر از همه به عظمت تلاش و فداکاری این شخص با ایمان معترفم و اکنون در دومین سالگرد درگذشت او که برای من سخت‌گران و طاقت فرسات بهتر از هر کس می‌توانم چهره او را ترسیم نمایم:

مرحوم علی نقی بهروزی از بیست سالگی تا هنگام رحلت در چند راه فعالیت داشت که مختصراً نوشته میشود:

۱- برای گذراندن زندگی يك خانواده که جز او سرپرست و نان‌آوری نداشت مجبور به تلاش بود. از همان ابتدا با منشیگری در تجارت‌خانه‌ای در بوشهر و بعداً با مدیری و معاشی توانست به بهترین وجهی احتیاجات خانواده را برآورد و مخصوصاً وسائل تحصیل و معاش مرا تا اخذ دیپلم فراهم نماید. ذکر این مطلب از راه حق‌شناسی و وظیفه انسانی و ایمانی این جانب است که با ذکر آن برای ایشان از خداوند بزرگ طلب آمرزش و رحمت می‌نمایم.

۲- مرحوم بهروزی روی علاقه شخصی و میل به خدمت به مردم از ابتدای زندگی شغل شریف معلمی و فرهنگی را قبول کرد و تا آخرین لحظه حیات از این راه منحرف نشد و تقریباً همه عمر خود را صرف تعلیم و تربیت نوباوگان شهر خویش نمود و چه بسا اشخاص دانشمند و معروفی که امروز دارای مشاغل مهمی هستند از شاگردان آن مرحوم می‌باشند.

او ابتدا در سال ۱۳۰۲ هجری خورشیدی در مدرسه سعادت بوشهر به شغل معلمی پرداخت و در سال ۳۰۴ خورشیدی به مدیری و معلمی مدرسه اتحادیه ایرانیان بحرین منصوب گردید. پس از دو سال به بوشهر بازگشت و بطور رسمی به مدیری و معلمی مدرسه فردوسی بوشهر انتخاب شد. در سال ۱۳۰۹ خورشیدی به شیراز آمد و به سمت معلمی و بعداً کفالت مدرسه دولتی کمالیه استخدام شد.

مرحوم بهر روزی در سال ۱۳۱۲ به نظامت و دفتر داری مدرسه متوسطه حیات شیراز و بعداً در سال ۱۳۱۸ خورشیدی به نظامت دانشسرای پسران و دو سال بعد به نظامت دبیرستان شامپور منصوب گردید. در همین سال مدیریت دبیرخانه اداره فرهنگ فارس به عهده او بود. از سال ۱۳۲۶ دبیر دبیرستان‌های شیراز شد تا پس از سی و پنج سال خدمت فرهنگی در سال ۱۳۳۷ خورشیدی به افتخار بازنشستگی نائل آمد.

پس از بازنشستگی هم شوق دانش‌آموزی و دانش‌اندوزی او را به ادامه کارهای فرهنگی واداشت. ابتدا در دبیرستان ملی ابن‌سینا به تدریس مشغول شد و در سال ۱۳۵۰ خورشیدی به سرپرستی کتابخانه حافظیه منصوب شد. در این کتابخانه که صورت منظمی نداشت در راه توسعه و تکمیل و تنظیم آن زحمات زیادی متحمل شد و آنجا را به صورت آبرومندی درآورد و تا سال ۱۳۵۸

خورشیدی در این کتابخانه مشغول کار بود. در این سال به دعوت متولی آستانه حضرت شاهچراغ بیه سرپرستی کتابخانه آستانه مقدس احمد بن موسی علیه السلام منصوب شد و در تدوین و تنظیم کتاب های این کتابخانه هم زحمت فراوانی کشید و فهرست مفصلی در سه جلد برای آن نوشت که جلد اول و دوم آن که حاوی کتب خطی و قدیمی بود به چاپ رسید و متأسفانه جلد سوم آن متوقف گردید.

۳- مرحوم بهروزی در اثر مطالعات فراوان و علاقه شخصی به ادبیات فارسی یکی از نویسندگان بنام و پرکار زمان حیات خود بود که متجاوز از سی جلد کتاب در زمینه های ادبیات فارسی و تاریخ و فهرست کتب تألیف و تصنیف نمود و این علاوه بر مقالات متعددی است که در روزنامه ها و مجلات مختلف تهران و شیراز نوشته که شمار آن زیاد است.

از تألیفات ایشان بیست و دو جلد آن به چاپ رسیده و بقیه آن آماده چاپ است که امید می رود به همت فرزندان آن مرحوم مخصوصاً دوشیزه سیمین بهروزی که خود ذوق ادبی و نویسندگی از پدر خود به ارث برده اند بزیر طبع آراسته شود و هم چنین بسیار بجاست که از طرف متولی آستانه مقدس حضرت احمد بن موسی علیه السلام جلد سوم فهرست کتابخانه حضرت شاهچراغ به چاپ

برسد تا این اثر نفیس تکمیل گردد و روح آن مرحوم نیز شاد شود. انشاءالله.

* * *

مرحوم بهروزی در طول شصت سال خدمات فرهنگی و ادبی خود همواره در کارها دقیق و مؤمن بوده و از روی کمال صداقت و دلسوزی وظایف خود را انجام می داد. روحی بزرگ و سرشار از محبت به هم نوع خود داشت. از دروغ و مناهی بی زار بود. سخت فروتن و متواضع و مردم دار بود. به همه کمک و مساعدت می نمود. واجبات دینی را با کمال علاقه انجام می داد.

مرحوم بهروزی در اثر کار و فعالیت های زیاد دچار عارضه کبدی شد و پس از مدتی بستری بودن در شب یکشنبه چهاردهم فروردین سال ۱۳۶۲ خورشیدی با وجدانی آرام و روحی رها از تکلفات دنیوی و مادی در شیراز به جوار حق پیوست. روانش شاد.

جدا شد یکی ذره از آفتاب
نهان گشت يك چند اندر سحاب
چو زین تیره گون ابرهستی گذشت
به خورشید تابنده پیوسته گشت

دریغ که امثال او در این جهان پهناور نادر است.

دریغ.

بهمن ماه ۱۳۶۲

علی محمد حکمت بوشهری

به خضرگویی که جز داغ دوستان دیدن
دگر چه سود از این عمر جاودان دیدی

یادی از استاد بهروزی

درفروردین ماه سال گذشته فاضل معاصر شادروان علی نقی بهروزی دیده از این جهان فرو بست و گرد اندوه بر چهره دوستان فشاند. دنیای بی ارزشیست - آن روز بایک جهان امید و آرزو با آن دانشمند عزیز دمساز بودیم و امروز درسوگ او بایک دنیا غم و اندوه انباز. از قمراری که شنیده ام دختر آن مرحوم یعنی دوشیزه «سیمین بهروزی» در تلاش فراهم آوردن یادنامه ایست که البته تلاشی پستندیده و قابل تایش و در این راه دوستان و تربیت یافتگان مکتب «بهروزی» همه دست یاری به دختر ارجمندش خواهند داد تا یادنامه ای چنانکه درخور مقام آن مرد خدمتگزار است به طبع رسد.

بهروزی «براستی ستاره ای درخشان بود که پیش از شصت سال متوالیاً در افق فرهنگ و مطبوعات درخشید و بهترین روزهای جوانی و دوران حیات خویش صرف تعلیم و تربیت و تحقیق و نگارش مقالات سودمندی کرد که از هر جهت خواندنی و برای اهل مطالعه و نسل معاصر ارزش فراوان خواهد داشت. مرحوم «بهروزی» اصلاً

کازرونی و متولد آن دیار بود. در سال ۱۲۸۴ خورشیدی در زادگاه خویش دیده به جهان گشود. پدرش مرحوم «بهروز بهروزی» مردی وارسته و متقی بود که پیشتر اوقات خود را در «ذکر» و «نماز» می‌گذرانید. ساده و بی‌آلایش بود و در محیط خانوادگی ساده دور از هرگونه تکلف روزگار می‌گذرانید. پس از مدتی با «زن» و «فرزندان» راه «بوشهر» در پیش گرفت و در آن جا متوطن شد. بوشهر در آن روزگار آن شهری پر جوش و خروش بود و قلب فعال اقتصاد و بازرگانی کشور بشمار می‌رفت و عنوان «منچسترا ایران» را داشت. «بهروزی» در «بوشهر» به محیطی وسیع‌تر و قابل پیشرفت دست یافت و در «مدرسه متوسطه سعادت» که به مبارکه معروف بود به تحصیل پرداخت. گفتم «مدرسه متوسطه» اما به آسانی از این نام نباید گذشت زیرا که «مدرسه سعادت» در حقیقت «دانشگاهی» بود با مترقی‌ترین برنامه‌های آموزشی که پس از «دارالفنون» تهران مهم‌ترین مرکز علمی در ایران شناخته و مانند تاجی بر تارک موسسات فرهنگی آن روز می‌درخشید و فارغ‌التحصیلان آن هر یک به درجات عالی دانش و فضیلت دست یافته، در عداد برجسته‌ترین دانشمندان از مقام و منزلتی خاص برخوردار بودند. «بهروزی» در چنین محیطی تربیت یافت پس از پایان دوره «مدرسه» از آنجا که از استعدادی فوق تصور برخوردار بود توجه اولیاء مدرسه را جلب و طبق تصویب

«امناء مدرسه» برای آموزگاری «مدرسه سعادت» که در آن زمان شغلی بسیار آبرومند به شمار می‌رفت دعوت و مشغول به کار شد و به خوبی هم لیاقت خود را نشان داد و ثابت کرد که نظر اولیاء مدرسه درباره شایستگی خودش درست و صائب بوده است.

جدیت و حسن سلیقه او در اداره کلاس و روش ویژه‌ای که برای تدریس بهتر انتخاب کرده بود باعث شد اداره «معارف بوشهر و بنادر خلیج فارس» که در جستجوی مدیری لایق برای اعزام به «بحرین» و اداره امور «مدرسه اتحادیه» بود متوجه لیاقت او شده «بهروزی» جوان و پرشور را انتخاب و مأمور انجام وظیفه در «بحرین» نماید. مرحوم «بهروزی» در سمت مدیریت «مدرسه اتحادیه بحرین» که به همت ایرانیان مقیم آنجا تأسیس یافته بود، دست به اصلاحاتی زد که سیمای آن مدرسه نامنظم که تا آن زمان تقریباً صورت یک مکتب خانه داشت و اداره آن بهمان ترتیب سابق با شئونات ملی ایرانیان مقیم آنجا وفق نمی‌داد به گونه دبیرستانی مدرن و پیشرفته تغییر داده و تحت نظامی نو و قابل تحسین منتظم ساخت. ولی از آنجا که طرح برنامه‌های آموزشی متریانه‌ای که بهروزی بسابقه و سائقه ذوق ایران دوستی پیاده کرده بود به علت نفوذگسترده سیاست انگلیس در «بحرین» چگونه دیگر می‌توانست تعبیر و بهانه به دست عوامل استعمار دهد و «امناء

مدرسه» پی‌درپی اصرار داشتند در راهی که پیش گرفته
 آهسته‌تر گام بردارد، از خدمت در «بحرین» دلسرد گردید
 و برای رهائی از آن محیط، تا مساعد چشم درد را بهانه
 کرده و انتقال خود را به «بوشهر» خواستار شد. در باز
 گشت به «بوشهر» بلافاصله مدیریت «دبستان فردوسی»
 که از جمله مدارس نو بنیاد و معتبر آن روز بود به عهده
 او محول گردید. پس از سه سال مدیریت این «مدرسه»
 هنگامی که «معارف بوشهر و بنادر» به اداره کل معارف
 و اوقاف فارس منضم گردید طبق رأی مرحوم فیوضات
 رئیس «معارف فارس» او را به «شیراز» منتقل نمودند.
 «بهروزی» در «شیراز» به ترتیب در سمت نظامت و
 مدیریت دبیرستان های «حیات»، «دبیرستان شاهپور»،
 «دانشسرای مقدماتی»، ریاست «دبیرخانه فرهنگ» و
 دبیری دبیرستان‌ها سالیان دراز صادقانه خدمت کرد
 که در حقیقت می‌توان او را در عداد برجسته ترین
 پیشگامان فرهنگ و آموزش جدید بشمار آورد. اما
 زندگی نامه پربار «بهروزی» تنها در خدمت به
 «مدرسه» و «کلاس» خلاصه نمی‌شود. او از چهره‌های
 درخشان فرهنگ و «ادب» و از جمله پیشتازان چالاک
 عرصه مطبوعات بود و در تمامی مجامع «علمی» و «ادبی»
 و کانونهای فرهنگی و باستان شناسی از اعضاء اصلی
 و فعالیت مستمر و ثمربخش داشت. قدم‌های مثبت و
 پی‌گیری که در گسترش «فرهنگ ایران زمین» و اعتلای

مطبوعات برداشت کافی است که یاد او را برای همیشه در قلب نسل معاصر و آینده محفوظ نگاه دارد. «بهروزی» يك «آموزگار» بود، يك «دبیر» بود، يك «استاد» و «محقق» بود و کارش تعلیم و تربیت بود با این حال خود نیز از آموختن هیچ‌گاه غفلت نورزید و «زگهواره تا گور دانش بجوی» را آویزه گوش داشت. از همان ابتدای استخدام و آموزگاری به ادامه تحصیل بیشتر همت گماشت، علوم «ادب» و «زبان عرب» به خوبی آموخت و مسئله آموز مدرسان خویش گردید. «زبان انگلیسی» را که قبلاً آموخته بود بطور مستمر ادامه داد تا به دریافت گواهی از «دانشگاه کمبریج لندن» به توفیق رسید. جدی و خستگی ناپذیر و پرتلاش بود. نسبت به دوستان صمیمی بود و هیچ‌گاه خاطر کسی از خویشتن آزرده نساخت. از انتقاد پرهیز داشت و اشتباه دیگران را برخشان نمی‌کشید و همیشه سعی داشت بر تعداد دوستان خود بیفزاید.

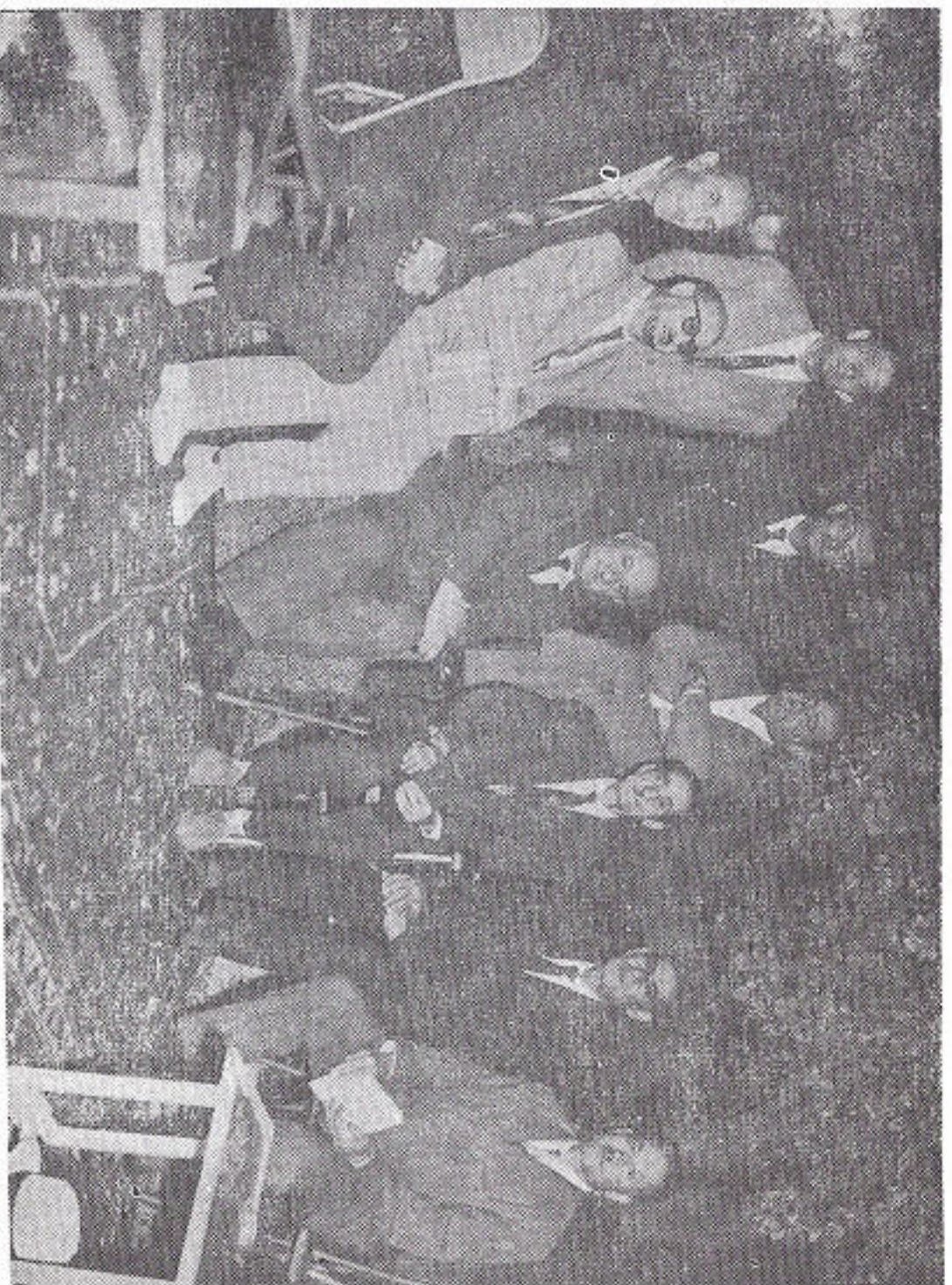
«بهروزی» عاشق «تحقیق» و «کتاب» بود و تا لحظه مرگ «کتاب» و «قلم» بر زمین نگذاشت. عشق و علاقه او نسبت به «کتاب» تا سرحد جنون پیش رفته بود. سال ۱۳۰۸ که مدیر «دبستان» بود هر روزه پس از تعطیل «مدرسه» مانند تشنه‌ای که در صحرای سوزان به جستجوی «آب» برخیزد در تکاپوی آن بود که از جایی کتابی تازه برای مطالعه بدست آورد. اتفاقاً در همان

زمان مرحوم سید حسین خاوری همت به تأسیس «کتاب
 فروشی خاوری» برگماشت که «دکان» او بجای اینکه
 جائی برای فروش کتاب باشد ناخواسته به «کتابخانه»
 تبدیل و پاتوق «کتابخوانان» علاقمند «بوشهر» شد و
 «بهروزی» فرصتی یافت تا اوقات فراغت خود را به
 خواندن «کتابهای» متفرقه که جدیداً تصحیح و منتشر
 شده بود اختصاص دهد. او از چندین سال قبل از این
 تاریخ مقالاتی در روزنامه‌های شیراز و بعداً در «خلیج
 ایران» که به تازگی در «بوشهر» انتشار آن آغاز شده
 بود می‌نوشت که از همان زمان آینده‌درخشان او را قابل
 پیش‌بینی می‌نمود. بعد از انتقال به «شیراز» و دستیابی
 به «کتابخانه»‌های خصوصی «بهروزی» به آرزوی دیرینه
 خود که زیستن در مجاورت انبوهی از کتب خطی و چاپی
 بود دست یافت و تلاش وقفه‌ناپذیر خود را در جهت تألیف
 و تصنیف و تصحیح کتابهای علمی، ادبی و تاریخی آغاز
 و با گشایش کتابخانه‌های «ملی»، «حافظیه» و
 «شاهچراغ» که مدتی نیز مدیریت دو کتابخانه انمیر را
 به‌عهده داشت به اوج رسانید. هم‌چنانکه امروز آثار
 متعدد و پرارزشی از آن مرد فاضل بجای مانده که
 حاصل یک عمر جد و جهد و تلاش خستگی‌ناپذیر اوست.
 «استاد بهروز» بدون تردید از جمله برجسته-
 ترین خدمتگزاران فرهنگ و مطبوعات این آب و خاک
 است که اغلب تذکره‌نویسان از کارهایش یاد کرده و

سالنامه‌های فرهنگی از خدماتش به نیکی قدردانی
نموده‌اند. تألیفاتش مأخذ و منبع تحقیق محققان و مورد
استفاده دانش‌پژوهان است. نوشته‌هایش تقریباً در
تمام روزنامه‌ها و مجلات کشور منتشر شده است. پس
از واقعه شهریور سیاه که روزنامه‌های متعددی لاتعدو
لاتحصی و بی‌رویه از هر گوشه و کنار منتشر می‌گردید
مرحوم «بهروزی» طریق امساک پیش گرفت و تنها به
روزنامه‌هایی که آبرویی داشتند دست همکاری می‌داد.
زمانی هم خود او به فکر انتشار افتاد. سال ۱۳۲۴-
۱۳۲۵ روزنامه «دستاویز» را منتشر کرد که از جرائد
آبرومند بشمار می‌رفت ولی خیلی زود به علت گرفتاری-
های اشتغال به خدمات فرهنگی و تعلق خاطر زیاده از
حد به مطالعه و تحقیق خود را کنار کشید و نتوانست
تا دیرزمانی رشته الفت با این «دستاویز» را محکم نگاه
دارد. از آن پس مستمراً آثار و نتیجه تحقیقاتش در
روزنامه «پارس» و گاهی نیز در «بهار ایران»، «پیک
خجسته» و مجلات تهران به طبع می‌رسید. در هر حال
«بهروزی» عمر عزیز را تا آخرین لحظه در راه گسترش
فرهنگ، خدمت به خلق و تربیت جوانان و تحقیق و
تتبّع به سر آورد، بدون اینکه به فکر مال باشد یا
اندوخته‌ای داشته باشد. او با اینکه بیش از هفتاد سال
داشت تا چند ماه قبل از فوتش از سلامت جسم و سلامت
چشم برخوردار و از «عصا» و «عینک» بی‌نیاز ماند.

افسوس که در اندک مدتی شمع وجودش رو به کاهش
و شعله سرکش حیاتش به خاموشی گرایید.
این کوتاه سخنی بود از زندگی نامه مالمال از رنج
و تلاش محققى که تمام زندگی و زندگانش بر سر
خدمت به این آب و خاک گذراند بدون اینکه امید سود
داشته باشد یا سودای وکالت و ریاست در سرپروراند.
اگر می‌خواستیم شرح حال او را به تفصیل بنویسم خود
کتاب و دفتری جداگانه می‌طلبید بنابراین همان‌گونه
که ملاحظه میشود از آثار و تألیفات متعدد و فعالیت‌های
علمی و ادبی او و گفتگو درباره آثار منشور و منظوم
و شیوه کار و خاطراتی که از او داشتم سخنی به میان
نیاوردم زیرا پرهیز از اطاله کلام جایز دانستم و هم
از آنجا که مصائب وارده و خستگی‌های ناشی از ضعف
مزاج و ناراحتی‌های بی‌حد و قیاس تاب و توانی برایم
باقی نگذارده بهتر دیدم انجام این وظیفه خطیر را حق
دختر فاضله‌اش بدانم. روحش شاد و روانش غریق
رحمت باد.

شیراز - ۱۳۶۳



نروهي از اعضای کانون دانش پارس از راست به چپ: ۱- شادروان عالی نقی، بهروزی ۲- مرحوم استاد بهمن واجد ۳- مرحوم محمد رضا حقیقی ۴- مرحوم علاءه علی اصغر حکمت ۵- مرحوم صدرالدین محلاتی ۶- مرحوم علی اکبر بصیری ایستاده: ۱- آقای هاشم جاوید ۲- آقای علی سامی ۳- آقای دکتر نورانی وصال

استمالا ارحمہ بھکتی اور عزیز و کسند و علیہ خوار رحمہ

رئی اُسد کسرتان مہم باع و ہمارا

اس دوی کن کن ان مہرارما

اطرف انجمن کلم و کانون السیر پارسی صاج خاندان

دکتر ابوالحسن دهقان

علی نقی بهروزی

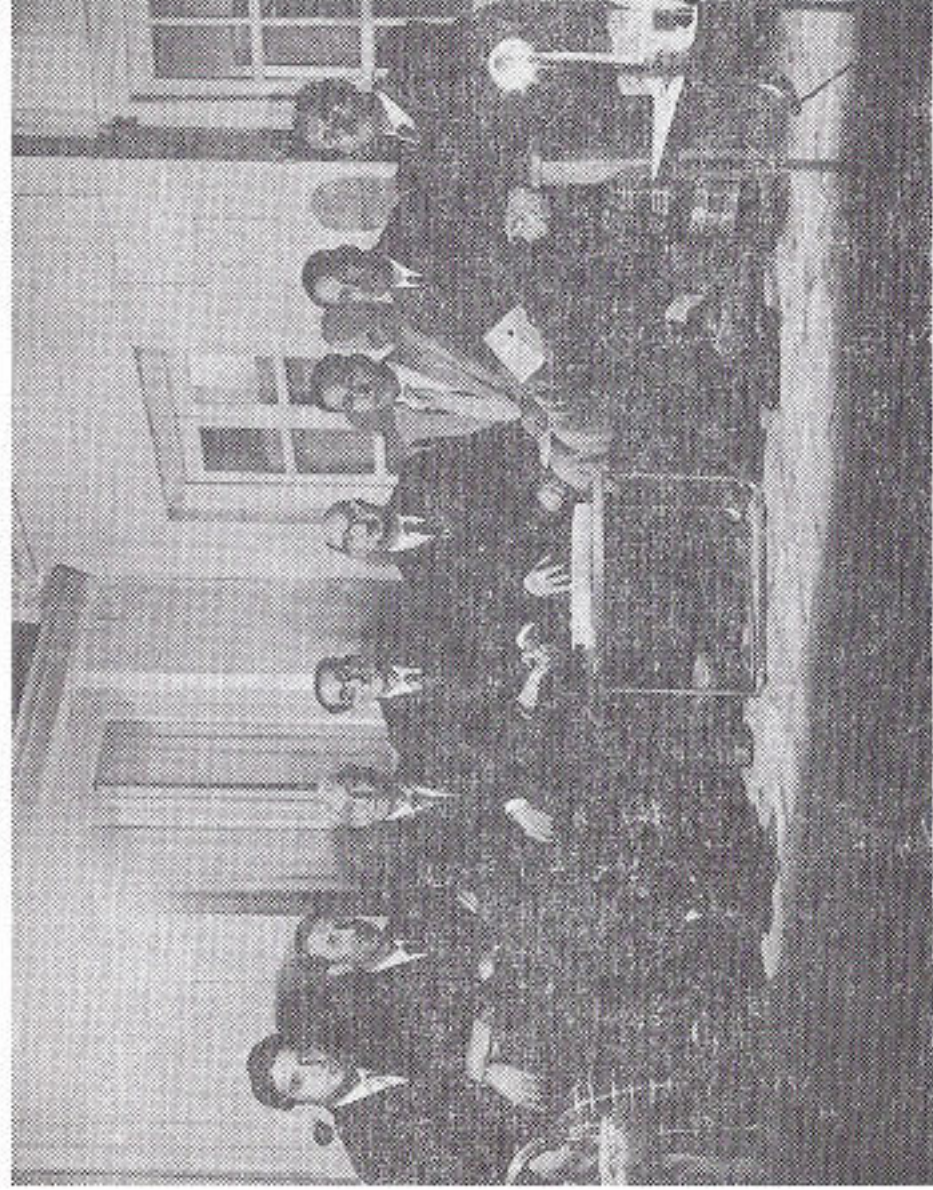
من علی نقی بهروزی را از سالهای شهریور بیست و یک به بعد شناختم. در آنوقت تازه به شغل شریف تعلیم و تربیت اشتغال می‌ورزید. در آن سالها ما در حقیقت همسایه محسوب می‌شدیم و خودم هم در اداره معارف فارس متصدی امور درمانی و بهداشتی بودم و با هم همکار بودیم. قیافه نجیب و مهربان و فروتن بهروزی فراموش شدنی نیست. او مردی بود بتمام معنی طلبه و محقق. تمام عمر سرو کارش با کتاب و کتابخانه بود. مصاحبت او بتمام حقیقت غنیمت بود. او سالهای متمادی وقت خود را صرف آموزش ابنای وطن کرده بود. ازسیر و سیاحت در آفاق و انفس تجربیات گرانبهایی اندوخته بود و از این جهت معاشرت با وی ثمربخش و

سودآور بود. او به تنهایی يك كتابخانه متحرك بود. در سالهای اخير بيشتتر در جلسات ادبی هفتگی بهروزی را ملاقات می کردیم. او گرداننده جلسات ما بود. با دقت فراوان مواظب نظم و ترتیب و برقراری این مجالس بود. وقتی هم که مسئول كتابخانه حافظیه شد، بواسطه نزديك بودن به دانشكده ادبیات او را تقریباً هرروز ملاقات می کردم زیرا برای تهیه مقالات و سخنرانیها هیچکس به اندازه بهروزی بر مطالب و عنوانها احاطه نداشت. او خود نویسنده و مؤلف بود. تألیفات و نگارش های او که بیشتر مربوط به شیراز است ارزشمند و مفید هستند. هرکس بخواهد راجع به شیراز و آثار تاریخی آن و مساجد و تکایا و اماکن مقدسه آن اطلاعاتی کسب کند یا مقاله ای بنویسد و تحقیقاتی انجام دهد باید به رساله ها و مقالات و کتب عدیده ای که بهروزی يك عمر برای تنظیم آنها صرف نموده مراجعه نماید.

در سال های آخر عمر علی نقی بهروزی با يك شوق و حرارت زاید الوصفی در كتابخانه های حافظیه و بقعه متبرکه شاه چراغ خدمت نمود. كتاب های آنها را مورد دقت قرارداد، فهرستی از آنها تنظیم نمود و باین ترتیب خدمات جاودانه فرهنگی خویش را تکمیل نمود. دریغا

که یکی دو سال آخر عمر را در بیماری گذراند و با فوت
خویش محفل دوستداران ادب و علم را داغدار نمود.
کسی دیگر جای او را نگرفت ولی یاد او همیشه به نیکی
و صفا و لطف در خاطر دوستانش باقی ماند.

شیراز - ۱۳۶۳



هیئت موسسان کانون دانش پارس، از راست به چپ: ۱- آقای علی سامی ۲- شادروان بهروزی ۳- آقای دکتر محمد تقی میر ۴- مرحوم صدرالدین محلاتی ۵- مرحوم محمد رضا حقیقی ۶- مرحوم محمد حسین استخر ۷- مرحوم علی اکبر بصیری ۸- آقای دکتر نورانی وصال (سال ۱۳۳۲ خورشیدی).

علی سامی

هردم از عمر می‌رود نفسی
چون نگه می‌کنم نماند کسی
(سعدی)

سرنوشت آدمیان در این جهان بزرگ

ما لحظه به لحظه زیر بار سنگین سالهای عمر کمر خم کرده، بسوی نیستی پیش می‌رویم. لحظه‌هایی که به تندی می‌گذرند و ما را هم با خود می‌برند، بدون آن که بتوانیم گذشت زمان را باور کنیم. در بامداد زندگی چون غنچه‌ای تازه لبخند می‌زنیم و در شام‌گاه زندگی، چون گلی پژمرده پریز می‌شویم.

خورشیدها چون رو نمان کنند، باز گردند، اما خورشید زودگذر عمر ما یکبار که غروب کرد، دیگر برنخواهد خاست و ما را در خواب دراز شب ابدی

فرو خواهد برد. راستی که سالهای عمر چه زود می-گذرند، و ما در میان این طوفان زندگی چسان دست و پا می‌زنیم. گاهی جام می‌ارغوانی در دست، و زمانی خون دل در کام. گاهی در اوج خوشبختی و برفراز آسمان‌ها و آرزوها، و زمانی در کام تیره‌بختی، و در ته دره، بین سنگلاخها و وحشت‌ها.

اندیشمندان گفته‌اند: «زندگانی خواب عمیقی است، که با خواب عمیق‌تری پایان می‌پذیرد و ما که در شمار خفتگان این وادی هستیم، بی‌آنکه برحقیقت قضایا آگاهی داشته باشیم، روزکی چند در درون آن‌جا می‌گیریم.»

سیر زمان در روند همیشگی خود پیوسته روان است، و قطار هفته و ماه چون کاروانی سرمدی در روند مستمر خود در حرکت است و به آنچه که در گذرگاهش می‌گذرد، دمی هم نمی‌اندیشد. اما رویداد هائی که همراه این کاروان می‌آید، در سرنوشت ما آدمیان موثر و دگرگونی‌شگرفی بجا خواهد گذاشت همچنان که گاه روند تاریخ اقوام را هم دگرگون می‌سازد.

فرصت‌ها به پایان می‌رسد، و با غبار گذشت زمان پوشانیده می‌شود. سال‌ها بر ایمان قیام می‌کنند. سال‌های تیره و سرد و بی‌فروغ. خلایق ژرف و مفاک تیره‌ای در درون احساس می‌شود. نمی‌داند این جای خالی را با

چه پر کند؟

زندگی یکنواخت و تپه‌ای از سرور و نشاط بر سراسر وجود سایه می‌افکند و روح را در پژمردگی و افسردگی، در اندوه تنهائی فرو می‌برد. نمی‌فهمد که در جستجوی چه چیزی است؟ دنیائی که دارد، یک دنیای شیفته تخیل و پویای جهان سودائی است. تندبادهای سهمگین، در درونمان روانند - آتشی که گمان می‌رفت دیرزمانی است افسرده و مرده، اینک با وزش این تند باد، زبانه می‌کشد.

* * *

این جهان از کی و از کجا به وجود آمده؟ زندگی برای چیست؟ کرانه‌های عشق کجاست؟ چرا بدنی آمده‌ایم؟ سرنوشت ما از این جهان بزرگ چیست؟ از اینجا به کجا خواهیم رفت؟ با خود چه خواهیم برد؟ مرگ چیست؟ آیا زندگی همه‌اش دلهره و ترس و رنج و خون دل است؟ آیا به بودنش می‌ارزد؟ و صدها پرسش دیگر. چه کسی بشر را از این شگفتی‌های ژرف بدر خواهد آورد و به این چراها کی پاسخ داده خواهد شد؟ خدا داند و بس. زندگی مجموعه‌ای از رنج‌ها و غم‌ها از پی خوشی‌ها و شادی‌هاست. از لحظه‌هایی پر جوش و خروش و تندگذر به تندی طوفان.

برای دانش‌اندوزی، برای پیدا کردن پایگاهی در جامعه، برای تشکیل خانواده، برای تأمین آسایش روز

مبادا با شتاب و دواسبه می‌تازیم و يك آن هم نفس تازه نمی‌کنیم. نه قدر نوباوگی و نه جوانی و نه میان سالی و نه سال‌خوردگی، هیچ کدام دانسته نمی‌شود و از هیچ فصل عمر طرفی بسته نمی‌شود. دیروز چه بود؟ خوابی که گذشت. فردا چیست؟ يك تصور و خیال. با این همه باز بخاطر آینده زنده‌ایم و برای فردا زندگی می‌کنیم در حالی که زندگی، امروز است، و در هوای امروز پرواز می‌کنیم.

هر روز که می‌گذرد، يك روز به مرگ نزدیک‌تر می‌شویم. مرگ حق است و نباید از آن بیمی داشت؛ مرگ اختیار نیست و با «باید»ها هیچ آشنائی ندارد. بدون آنکه از ما پرسشی شده باشد، ما را بدنیا آورده‌اند، و بی‌آنکه رضایت داشته باشیم، از این دنیا می‌برند. خوش‌بختی نه این چنین است که ما می‌پنداریم. اشیان مرغ سعادت بر فراز آسمان دیگری است و حقیقت زندگی دور از این افسانه‌ها و رویاهاست. اگر مرگ نبود، زندگی چه اندازه توان‌فرسا و جان‌گناه بود. همه چیز در دنیا ناپایدار است اما از همه ناپایدارتر، وجود خود بشر است. جهان يك سره گذرگاه است. باید از سفری کوتاه، به سفری دور و دراز بروند. سفری که چگونگی آن ناشناخته است. همه‌جا تاریک و خاموش است و در افق‌های دور و گنگ، اشباحی سرگردان به سوی ما دهن کجی می‌کنند. روند پر جوش و خروش آب، این

پدیده زیبای طبیعت، ما را پیوسته به یاد روزهای گریزپائی می‌اندازد که آمدند و شتاب‌آلود و بی‌درنگ رفتند و ما انسان‌ها چون سنگ‌ریزه‌های کف این رودخانه، چگونه بار سنگین امواج خشمگین آب را از روی خود گذرانندیم و خم به پیشانی نیاوردیم.

* * *

اندیشه بشر درباره مرگ و نابودی شاید از همان آغاز که پا به دایره هستی گذارده، ذهنش را به خود مشغول داشته است. در همه کتاب‌های مقدس دینی و آثار همه پیشوایان مذهبی و فلاسفه و عرفای جهان، بحثی از این سرنوشت انسانی به میان آمده است، و این حقیقت «مرگ» را هیچ‌کس نتوانسته و نمی‌تواند انکار نماید. منتها رنج مرگ لحظه‌ای بیش نیست اما سعادت پس از مرگ جاودانی خواهد بود. از پیغمبر بزرگوار ما حضرت محمد روایت شده که فرموده‌اند: «مرگ پلی است که رفیقی را از رفیق دیگر جدا می‌سازد و گور نخستین مرحله جاده ابدیت می‌باشد.» هم‌چنین فرموده است: «پرهیزگاران هرگز نمی‌میرند بلکه از این جهان فانی بدان سرای باقی رخت برمی‌بندند.» تلخی مرگ، تلخی فراق و هجران است. تلخی وداع و دل پرکندن است. ورنه از این جهان به جهان دیگر رخت کشیدن، و دارفانی را ترك گفتن و به ابدیت پیوستن غمی ندارد. همه این راه را خواهیم پیمود -

خواه پیر و خواه جوان، دارا و نادار، کامیاب و ناکام
این راه را می‌روند و جز چند خاطره زیبا و زشت در
این دنیا چیز دیگری نخواهیم گذاشت.

چرخ زمانه در این راه دور که انتهایش ناپیدا
است، به سمت يك هدف می‌چرخد. عقربه ساعت زمانه
بی آنکه يك دم درنگ کند، با شتاب بدور دایره مرموز
وجود می‌گردد - روزها شب می‌شوند، و شب‌ها بروز
می‌گیرند. «اورپیدس» فیلسوف و شاعر و درام‌نویس
یونان باستان می‌گوید: «شاید آنچه مرگ نام دارد،
زندگی باشد، و آنچه زندگی خوانده شده، مرگ.»
کیست که بر حقیقت حال آگاه باشد؟ تنها این نکته بر
ما معلوم است که زندگان رنج می‌برند اما چون جان
تسلیم کنند، دیگر غم نمی‌خورند و درد نمی‌کشند.

کنفوسیوس، حکیم بلندپایه چین باستان هم گفته
است: «کوه عظیم باید فرو ریزد، تیر نیرومند باید از
هم بشکند، و خردمند هم چون گیاهی بی‌ثمرد و نابود
شود.»

بودا نخستین حقیقت درخشان وجود را از چهار
حقیقت اساسی عقیده‌اش «رنج کشیدن» می‌داند. او
می‌گوید: رنج کشیدن خاصیت مهم زندگی است. به دنیا
آمدن رنج است. پیری و بیماری و مرگ نیز رنج است.
همه این رنج‌هاست که سراسر زندگی را تشکیل می‌دهد.
بدون رنج کلی اصول زندگی همراه با رنج و ناراحتی

می‌باشد. یکی از شاعران یونان باستان، «تئوگ-نيس» هم گفته است: «در جهان نعمتی وجود ندارد بزرگتر از آن که انسان زاده نشود و خورشید را نبیند، اگر زاده شد، سعادت در آن است که هرچه زودتر بمیرد و در خاک بیارامد.»

خیام هم گفته است:

چون حاصل آدمی در این دیر دو در
جز خون دل و دادن جان نیست دگر
خرم دل آنکه يك نفس زنده نماند
و آسوده کسی که خود نژاد از مادر
ابن‌یمین هم گفته:

دانی چه موجب است که فرزند از پدر
منت نگیرد، ارچه فراوان دهند عطا
یعنی در این جهان که محل حوادث است
در محنت وجود، تو افکنده‌ای مرا
همان چیزی که ابوالعلاء معری وصیت کرد بر
سنگ گورش بنویسند:

هذا جناة علی ابي و ما جنیت علی احد

* * *

آری مرگ پایان مسلم و آغاز و داستانی است.
دقایق عمر ما بسوی مرگ می‌شتابند - هر دقیقه‌ای به
جای دقیقه دیگر که به نیستی پیوسته است می‌نشیند.
بهار عمر را روزگار به خزان پیری می‌رساند - سپس

با داس مرگ بار خود همه خرمن‌های هستی را درو می‌کند. بنابراین، مرگ یاران و آشنایان هم يك قانون شکست ناپذیر و واقعی است که اتفاق می‌افتد، و باید همراه با تأسف و تأثر آنرا بپذیریم. آری همه انسان‌ها در سایه مرگ راه می‌روند.

برای طبیعت از دست دادن آدم‌ها، امری طبیعی است بکن برای انسان‌ها خیلی رنج‌آور و دشوار است. از همه چیز می‌توان دل برکند و بهرزندگی تن در داد، و همه چیز را می‌شود خیال و رویا پنداشت، اما مرگ دوستان و عزیزان تحمل‌ناپذیر است. نمی‌توان باور کرد که مشتی خاک برای همیشه بین ما و یارانمان جدائی می‌اندازد. راستی که چه درد گرانی است، درد از دست دادن دوستان و عزیزان.

من پیوسته به همه آن کسانی که دوستشان داشتم و به آنها دلبسته بودم و از دستشان داده‌ام، می‌اندیشم. آه که چه اندازه تصور آن فقدان‌ها برای انسانی که با عاطفه و احساس عمری را گذرانیده سخت و دشوار و ناگوار است اما ناچار باید به همه این ناگواری‌ها تن در داد. بسیاری از دوستان صمیمی و يك‌جهت روی در نقاب خاک کشیده و مرا با هجران خود داغدار ساخته‌اند. این داغهای استخوان‌گداز سراپا را آب می‌کند و آتش بجان می‌زند. زندگی چه کوتاه است و پرنج و پرحادث. و انسان چه آسان عزیزان خود را

از دست می‌دهد. یادشان گرامی و روحشان شادباد.
چگونه می‌توان منکر این پیوستگی‌ها شد و
فراموششان کرد؟ پیوستگی‌هایی که در ژرفنای روح
انسان ریشه دوانیده است. چطور به آسانی ممکن است
با قسمت مهم زندگی قطع رابطه کرد؟ در این دنیای
گذشتنی کم‌تر دردی است که به تلخی تنهائی روحی باشد
اما با از دست دادن یاران و عزیزان چگونه می‌توان
تنها نبود. آن یگانه‌ها، آن فرزنانگان، آن ناموران‌گران -
قدر، آن دانش‌اندوختگان همه رفتند و ارزش آنها
دانسته نشد. انسان‌های پرمایه‌ای بودند. چه دشوار
است زندگی برای کسی که از امیدها محروم باشد -
جز تنهائی و یادبودهای گذشته، چیز دیگری برایش بجا
نمانده باشد.

* * *

شادروان علی نقی بهروزی یکی از همان دوستان
عزیز و از دانشمندان و دانش‌پژوهان و مؤلفان پرکار
و صمیمی بود که از دست ما رفت و با فقدان خود داغی
بس گران بردل دوستان و آشنایانش گذارد. سابقه
آشنائی من با او به حدود نیم قرن می‌رسد که بدو با هم
همکار و دبیر دبیرستان‌ها بودیم و از سال ۱۳۳۱
خورشیدی هم که کانون دانش پارس پایه‌گذاری شد،
و نامبرده از بنیان‌گذاران صمیمی و پایدار این کانون
گردید این همکاری تا آخرین ماه‌های زندگی او ادامه
پیدا کرد و دست‌کم هفته‌ای یک بار یکدیگر را می‌دیدیم

و مصاحبتش را غنیمت می‌دانستم. او از خادمان صمیمی و پرهیزگار و با وفا و زحمت‌کش فرهنگ و عمرش را در راه آموزش و پرورش فرزندان این شهر در کمال جدیت و خستگی ناپذیری و دامن پاکی گذرانید. تألیفات چندی از خود به یادگار گذاشت که مورد استفاده علاقه‌مندان می‌باشد.

کانون دانش پارس يك انجمن فرهنگی و پژوهشی و ادبی است که در آغاز دی‌ماه ۱۳۳۱ خورشیدی توسط چندتن از دانشوران و دانش‌پژوهان شیراز تشکیل گردید و در هر دو هفته يك بار پسخین‌های چهارشنبه به دور هم گرد آمده ساعاتی را به بحث و فحص و پژوهش‌های تاریخی و ادبی و خواندن اشعار و نوشته‌ها می‌گذرانند. بنیان‌گذاران این کانون شادروانان محمدحسین استخر، علامه صدرالدین محلاتی، محمد رضا حقیقی، علی‌اکبر بصیری، حسین فصیحی، علی نقی بهروزی و آقایان دکتر محمد تقی میر، دکتر نورانی وصال و این بنده بوده‌اند. سپس عده‌ای از دانشمندان و سخنوران و دانش‌پژوهان به آن پیوستند و این کانون را گرم و پرثمر ساختند. تعداد زیادی تألیفات که رویهم رفته شاید از صد جلد بیشتر شود، توسط اعضاء ارجمند این کانون تألیف و چاپ و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است. بیشتر اعضاء کانون دانش پارس اعضاء انجمن قلم شیراز هم هستند که همراه با کانون دانش

پارس جلسات آن ترتیب می‌یافت.
شادروان علی نقی بهروزی از اعضاء پایدار و
مرتب و علاقه‌مند این کانون و انجمن قلم شیراز بود که
فقدانش برای سایر اعضاء ناگوار و دردناک است.
خدایش رحمت کناد. روحش شاد و خدمات پراجش
گرامی باد.

بهمن ماه ۱۳۶۲



شادروان علی نقی بهروزی سپرست کتابخانه حافظیه (۱۳۵۰-۱۳۵۸ شمسی)

عزیز شرقی

یادی از شادروان علی نقی بهروزی^۱

هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده برافتند نه‌تومانی و نه من
(خیام)

بهروزی هم روزی که پرده برافتاد و ماجرای
حیاتش پایان پذیرفت، در گردش سپهر سوده شد و از
آن پیش که به‌کام‌دل بیش از آن که می‌خواست بماند،
از این دار فنا رخت بر بست و چشم به‌هم نزده نابوده

۱- فضل‌الله شرقی، فرزانه ارجمند فارس، در شهریور
۱۳۶۱ درگذشت. به فاصله‌ای اندک یعنی در فروردین ۱۳۶۲، علی
نقی بهروزی نیز به جهان ابدی پیوست. یادنامه شادروان فضل‌الله
شرقی در سال ۱۳۶۲ منتشر شد و آقای عزیز شرقی یاد شادروان
علی نقی بهروزی را با درج این مقاله در آن وزین‌نامه گرامی داشت
و ما را رهین لطف خویش نمود.

شد. این سرنوشت همه انسان‌هاست - به هیچکس در این دیر دو در امکان خلود نبخشیده‌اند. جرس زمان با فریادی دردناک پیوسته در گوش آدمی فرو می‌خواند که اگر لذات جهان را با ذائقه شوق چشیده و در همه عمر هم راه با یار فسون‌گر آرمیده باشی، در پایانی که زودتر فرا خواهد رسید باید از خواب شیرین عمر برخیزی. زندگی جز خوابی که در همه عمر دیده‌ای چیز دیگری نیست. با این همه زندگی و زندگانی قشنگ است و با همه تلخی و دردی که در کام آدمی می‌فشاند، شیرین و لذیذ است. تنها خیام نیست که با حسرت دردآلودی دلش می‌خواهد این جهان جای «آرمیدن» باشد و باز روزی با سبزه‌های بهاری که بر تربتش می‌روید، سر از خاک برآرد، بلکه این آرزوی همه مردمی است که شیفته زیبایی حیات و مجذوب شکوه و جمال طبیعت‌اند. همه می‌خواهند چون در می‌گذرند، پس از هزاران سال سر از خاک برآرند و زندگی از سر گیرند. همه روزه طلوع آفتاب را در دامن خاور نظاره‌کنند و باستارگانی که در دل شب در فضای سیماگون آسمان در طواف ماه به دلربائی مشغول‌اند به راز دل بنشینند اما بنای جهان بر این اصل نهاده شده و هیچکس نمی‌تواند آن چه را که استاد ازل در قالب آفرینش فرو ریخته تغییر دهد. این سیمای واقعی و شیوه قطعی جهان است و این حقیقت سخت روشن است که:

کار من و تو چنان که رأی من و تست

از موم به دست خویش هم نتوان کرد
بهروزی نیز در این پهنه تنازع بقا دیری با
اندیشه‌هایی که وجود همه را در میان گرفته زندگی
کرد و بی‌شک بارها در خلوت دل این ترانه را زیر لب
می‌خواند و با خیام هم‌آوایی می‌کرد که:
گر آمدنم به من بدی نامدمی

ور نیز شدن به من بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین دیر خراب

نه آمدمی، نه شدمی، نه بدمی
ولی چه می‌توان کرد، می‌آئیم و می‌مانیم و می-
رویم. این جویبار حیات پیوسته با زمزمه‌های زیر و بم
که گاهی با تلخی و نومیدی و زمانی با شادی و آرزو و
هوس آمیخته، تا آمدمی که فرشته رستاخیز خدائی
در صور بدمد، هم‌چنان در بستر خود پیش می‌رود و به
دریای ابدیت می‌پیوندد.

علی نقی بهروزی عمر گران‌مایه خود را صرف
تحصیل و تعلیم کرد. از آغاز جوانی تا روزی که چشم
از این جهان ناپایدار و زودگذر فرو بست، در راه طلب
قدم می‌زد و دمی عمرش به بطالت سپری نشد. در طول
حیات پرثمر خویش، آثار قلمی بسیاری آفرید، با
روزنامه پارس و مجلات و جراید مختلف همکاری می-
کرد. به حافظ ارادت می‌ورزید هم‌چنانکه بعد از

بازنشست شدن مدیریت کتابخانه حافظیه را پذیرفت و کتب بسیاری بر آن گنجینه دانش افزود. دیرگاهی نیز عهده‌دار اداره کتابخانه آستان مقدس شاهچراغ شد و در آن‌جا نیز خدمات ارزنده خود را مشتاقانه ادامه داد. با پدرم روابط بسیار دوستانه داشت، در مدرسه ابن‌سینا و شرقی تدریس می‌کرد، در پارس مقاله می‌نوشت، شعر نیکو می‌سرود. کتاب لطایف و ظرایف را که مظهر ذوق اوست تألیف نمود. اگر بگوئیم يك دائرةالمعارف ناطق بود، سخنی انصاف‌آمیز گفته‌ایم.

بهروزی مردی مهربان و نوع دوست و با فضیلت بود. هنگامی که قصد خود را درباره انتشار یادنامه پدرم با او در میان گذاشتم بسیار خوشحال شد و مرا به انجام این کار ترغیب کرد و خود از نخستین کسانی بود که دو مقاله برای یادنامه پدرم نگاشت ولی اجل مهلت نداد که کتاب یادنامه را بخواند و کامش از ثمره تشویقی که در این باره از من به عمل آورده، شیرین شود که بقول:
با باطاهر:

اگر جایت به چرخ چارمین بی

مدومت‌گرگ مرگ اندر کمین بی

وگر صد سال در دنیا بمونی

در آخر منزلت زیر زمین بی

خدایش بیامرزد و در جوار رحمت خویش جای دهد.

خردادماه ۶۲

خط و رسم و آرایش

نام شادروان بهر وزی در دل حساس معلم هنر مندیش مرحوم میرزا علی اکبر مشاق
آن چنان نقش بسته که با ناکش این چنین رقم می‌زند. روان هر دو شادروان

دکتر محمد تقی میر

در جهان نبود بر اهل خرد
برتر از کار معلم خستمتی
کو تواند کرد با ارشاد خویش
نیك بختی را نصیب ملتسی

یاد دوستی از دست رفته

یاد دوستی از دست رفته، برای کسیکه سالیان دراز با وی محشور و مأنوس بوده بسیار اندوهبار است. خاصه هنگامی که بخواهد از ذکر جمیل او سخن بگوید - در این حال شدت اندوه و غم موجب آشفتگی خاطر و مانع سیر قلم است. بدین جهت مرا یارای این کار نبوده و نیست اما وظیفه دوستی ایجاب می‌کند که خاموشی نگزیده و سخنی هرچند کوتاه و نارسا باشد در باره دوست از دست رفته خود بگویم.

شادروان علینقی بهروزی را من از سال ۱۳۲۷ که به همت دوست دانشمند استاد علی سامی کانون دانش

تشکیل یافت می‌شناختم. در نخستین جلسه این کانون که فضلائى چون شادروانان محمد حسین استخر، محمد رضا حقیقی، محمد جعفر واجد، بصیری، دکتر خاوری، بهجت‌نیا و دانشمندان دیگری که خوشبختانه هنوز به دانش‌پروری ادامه می‌دهند در آن شرکت داشتند با قیافه محبوب و گیرای مرحوم بهروزی آشنا گشتم و از آن بپعد این برخورد بدوستی عمیق که روز بروز پرترفای آن افزوده می‌گشت تبدیل شد. مرحوم بهروزی از کسانی بود که هیچگاه از دانش‌آموزی دست نمی‌کشند و هرروز در راه طلب و آموختن کوششی افزونتر از روز قبل دارند. این کنجکاو و علاقه و عشق سرشار به کسب علم و دانش موجب گردید که وی از آموزگاری شروع به خدمت فرهنگ کرده و خود را به پایه محققى پژوهشگر، دبیری آزموده و مؤلفی پرکار و صاحب تألیفات مفید متعدد برساند. آن مرحوم آنی از تحقیق و پژوهش درباره‌ی شناساندن بزرگان در گذشته فارس خاصه مولد خویش کازرون از پای نمی‌نشست و در این باره کتابهای تحقیقی ارزشمندی نوشته که تعدادی از آنها به طبع رسیده و قسمتی نیز هنوز جزء یادداشتهای تنظیم نیافته‌ای است که امید است آنها هم به همت بازماندگانش بتدریج بچاپ برسند.

تحقیق و پژوهش و فهم و دریافت نادانستنیها جزء ضمیر مرحوم بهروزی بود اما هیچگاه نخواست

که بوسیله آنها احراز مرتبه و مقامی بکند یا مالی به دست آورد. تحقیقات وی در نوشتن فهرست کتب خطی کتابخانه‌های ملی فارس و آستان احمدی (شاهپراغ) در خور تحسین و تمجید بسیار است. بهروزی در تهیه و تدوین لغات مصطلح در بین مردم نیز زحمت بسیار متحمل گردید و حاصل این زحمات را چاپ و در دسترس دانش‌طلبان قرار داد. آثار دیگر وی مانند پناه‌های تاریخی و آثار هنری جلگه شیراز، نوادر تاریخی که متأسفانه جلد دوم آن هنوز به چاپ نرسیده است و تعداد زیادی اثر چاپ شده و چاپ نشده او همه درخور اهمیت و تحسین و تمجید است.

گذشته از مزایای علمی و هنری، مرحوم بهروزی شخصی بود افتاده، بی ادعا و درعین نکته‌سنجی خاموش، در مجامع علم و ادب همیشه گوش بود تا از وی سخنی پرسیده نمیشد لب بگفتار نمی‌گشود. هنگام بحث عمق دانش خود را نشان می‌داد اما هیچگاه برای بکرسی نشان دادن سخنان خود سماجت و لجاجت نمی‌کرد.

کوتاه‌سخن، مرحوم بهروزی مردی خلیق، دانشمندی پژوهشگر و پرکار، دبیری آزموده و آموزنده و فردی دوستدار علم و دانش بود. خدایش پیامرزا که دبیری چونان وی جامع کم‌تر دیده شده است.

شیراز - دی‌ماه ۱۳۶۲

روح بهروزی به صدر اوچ فردوس برین

در جهان پر ز جور و روزگار پر ز کین
هیچ کس باقی نماند غیر رب العالمین
دل به عمر عاریت در عالم فانی مبند
چون کماندار اجل باشد همیشه در کمین
حیف بهروزی که استادی سخندان بود و رفت
رفت و کرد از رفتن خود دوستان اندوهگین
رفت و همراهش ببرد آن ذوق تحقیقی که داشت
رفت و همراهش برفت آن طبع موزون و وزین
سر بسر عمر عزیز او بهر نحوی که بود
صرف علم و معرفت شد ز ابتدا تا واپسین
کلك گوهر بار وی بی وقفه پیش از شصت سال
ریخت بر او راق و دفترها بسی در ثمین
بی تکلف بود و بی آزار و آرام و نجیب
آشکارا داشت آثار نجابت بر جبین
عالمی فرزانه بود و عارفی فرزانه دوست
شاعری پر مایه بود و شعرهایش دلنشین
بود «دستاویز» او بین جرائد منفرد
هر کسی آن نامه را می دید میگفت آفرین
قصدهش از نشر کتب ترویج دانش بود و فضل
این فضیلت بس که اهل علم بود و اهل دین

چیداز «ضرب المثلها» طرفه گلمهارنگ رنگ
 تا مشام اهل دانش سازد از آن عنبرین
 فاضلی فرزانه بود و در فضیلت بی نظیر
 «هفت خال کشورش» باشد گواهی راستین
 صرف همت کرد، شرح حال «قاآنی» نوشت
 چون به تحقیق و تتبع بود بی مثل و قرین
 «شهر شیراز» و کتاب «جشنهای ایزدی»
 هردو آثاری گرانقدرند و نثری دلنشین
 «اصطلاحات محلی» را بدقت گرد کرد
 تا بماند بعد از او برجا کتابی اینچنین
 گرکه دیوان مظفر کرد و رحمت منتشر
 خواست تا رحمت فرستد پروان آن و این
 مرغ روحش پرکشید از آشیان تن پرید
 صبح یکشنبه بروز چارده از فرودین
 با حساب ابجد و شمسی بدون پیش و کم
 سال فوتش را طلب کردند از این کمترین
 نصرت از طبع روانش نصر بگرفت و بگفت
 «روح بهروزی بصدر اوج فردوس برین»

۱۳۶۲

شیراز - محمد باقر نصر

مرثیه‌ای برای برادرم^۱

رفت از جهان به فصل بهاران برادرم
خاموش گشت يك شبه تابنده اخترم
هرگل به نوبهار سر از خاک پرده
شد زیر خاک این گل با جان برابرم
از دست من برفت نه تنها برادری
غم‌خوار چون پدر بد و هم جای مادرم
شد از شمار چشم یکی کم، ولی به عقل
بیش از هزار تن شده‌کم، نیست باورم
دانش پژوه بود و نویسنده‌ای شریف
هم یار در حوادث و هم بود یاورم
با مهر و با محبت و با قلب پر صفا
قدرش نهفته بود، که تا بود در برم
من مانده‌ام به‌میره يك کوله‌بار غم
افسوس و صد دریغ ز مرگ برادرم

تهران - نوروز ۱۳۶۳

محمد جواد بهروزی

۱- این شعر در مجله آینده (شماره ۲ و ۳، سال دهم، اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۳، صفحه ۲۴۴) با عنوان «به یاد علی نقی بهروزی» به چاپ رسیده است.

چراغ معرفت افسرد و نور دانش مرد

گشوده شد در رحمت بروی بهروزی
چنین رسند مهین عارفان به پیروزی
زمان وصل خوش است، ارچه دوستان گویند
دریغ و درد که طی شد زمان بهروزی
ز ذوق زمزمه درس اوستاد سخن
کند ملایکه در عرش دانش آموزی
برای این که دل دوستان بسوزاند
فلک دوباره به پا کرد آتش افروزی
به اهل دانش و بینش حکایتی عجب است
ندانم از چه کند روزگار کین توژی؟
چراغ معرفت افسرد و نور دانش مرد
مجو به ظلمت جهل آفتاب (نوروزی)
مقام مردم دانا به سیم و زر نبود
سزد به قامت نادان قبای زردوزی
جهان فضل ز بهروزی اعتباری داشت
دگر چه سود از این پس فضیلت اندوزی؟
به عذر قافیه گویم که عاشق حق بود
تو هم گرت هوس عاشقیست، چون اوزی

طمع ز عافیت عاقبت نباید داشت
که عاقبت بود آغاز عافیت سوزی
دگر ز گریه نیایست خاطر آزرده
(علی نقی چو ز حق یافت رمز بهروزی)

علی محمد حکمت بوشهری

۱۳۶۲ و ۱۳۷۴

دریغا رفت از دار جهان استاد بهروزی

دریغا رفت از دار جهان، «استاد بهروزی»
سر خوان خدا شد میهمان «استاد بهروزی»
چو خورشید جهان کردید خورشید رخس پنهان
به پشت ابر تیره این زمان استاد بهروزی
همای اوج گشت و پرزد از این دشت محنت خیز
به طرف جنت و باغ جنان، استاد بهروزی
زدنیا رفت گر باکوله بار محنت، اما شد
روان سوی حیات جاودان، استاد بهروزی
مرا از فرقتش در کوره حداد غم بگداخت
چو آب بحر هم بیکران، استاد بهروزی
بلی، قدر چمن را بلبل افسرده می‌داند
چو من قدر انیس عاشقان، استاد بهروزی
بسی رنج فراوان دید در گیتی و شد آخر
وجودش شمع جمع عارفان، استاد بهروزی
بدوش خویشتن بگرفت عمری بیرق دانش
به دنیا، تاکه درتن داشت جان استاد بهروزی
پی درج حقایق، نشر دانش، اهل بینش بود
محقق وار روزان و شبان، استاد بهروزی
صحیفه‌ها و هم گنجینه‌ها بد حاصل عمرش
ازین شد سینه‌اش گنج نمان استاد بهروزی

به سال یک‌هزار و سیصد و شصت و دوی شمسى
فروغش محو شد چون کمبکشان استاد به‌روزی
به‌روز چارده نوز یعنی ماه فروردین
بهار ما نمود همچون‌خزان، استاد به‌روزی
به فصل غنچه در گلزار دارالرحمه، چون بلبل
نهان‌گردید دور از آشیان استاد به‌روزی
ز هجر بلبل گمگشته‌ای «مظلوم» می‌گوید
دریغ رفت از دار جهان استاد به‌روزی

کازرون ۲۸/۱/۱۳۶۲

محمد مهدی مظلوم‌زاده (مظلوم‌کازرونی)

بھسروزی

لکھنؤ میں رمضان ۱۹۱۷ء

مطلوب خیر عارفان ، شہر ہمارا فکیران	بروز شیرازیان ، آن پاک تن ، آن پاک جان
بالا تر از این خاکدان ز کھکشان تا لامکان	عمر بصدق در آسترا ، سبیز از آسترا ، فارغ غم و کترا
منظور راہ سالکان از خاکدان آفرقدان	ینکو کھسا دو پاک جان ، بانیک و بد بد مہربان
پاکیزہ دماغ با خدا ، روشن ضمیر و کاروان	دانشور سر بس با صفا ، مرحلقہ احمدی و ف
آمد برون زان سر زمین ، کہ کارون با گلزاران	ہر کس عجیب وارد از اینج ، کان شخص پاک نازمین
ہرگز نبود او سچو من ، مفرد و نادان در جهان	دانشور بی ما و من ، سبیز از ہر وقت و فن
شخص شخصیر نام در ، ہستم نکتہ سنج و نکتہ دان	خادم بفرہنگ و ہنر ، کاوشگر سر بس یادور
باد نشین آثار خود ، بنمود راہ راہیگان	با خامہ سحر خود ، با انیس پر بار خود ...
رضوان حشر جاودان	بر شاخ طو با شرمکان
یاد شہر بحیران پاک	در این زمان و ہر زمان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 اذکرہ بوقت کم بجز
 عذر آلودہ
 شہزادہ ہوشیار

سپاس

نمونه هنر ارزنده استاد حمید دیرین طرح روی
جلد را زینت داده و نمونه‌های زیبای خط هنرمند
گرامی آقای احمد علوی ابرقوئی صفحات پایانی کتاب
را. با تشکر فراوان از هردو هنرمند گرامی.

افسوس
بجزایان
از

عظمتی را در عالم
مطمئن و در محراب
مطمئن و در محراب
مطمئن و در محراب

سید محمد
سید محمد
سید محمد

سید محمد صالح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَالَّذِي جَعَلَ مِنَ
النَّارِ سَمُوكًا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْقَمَرَ نُورًا
وَالَّذِي جَعَلَ
النَّجْمَ دُرًّا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْجِبَالَ تَلًّا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْبَحْرَ مَجْرًا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْأَرْضَ رِجًّا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْجِبَالَ تَلًّا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْبَحْرَ مَجْرًا
وَالَّذِي جَعَلَ
الْأَرْضَ رِجًّا